





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران  
۹۰۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۹۰۵۸۹
کتاب مجموعه پزشکی - خرقه در طب	
مؤلف	
موضوع	
شماره قفسه ۶۹۶۷	

بازدید شد  
۱۳۸۲



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران  
۹۰۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۹۰۵۸۹
کتاب مجموعه پزشکی - خرقه در طب	
مؤلف	
موضوع	
شماره قفسه ۶۹۶۷	

بازدید شد  
۱۳۸۲



بازدید شد  
۱۳۸۲

می

کتابخانه مجلس

کتاب مجموعہ پزشکی

مؤلف

موضوع

شماره قفسه

نمبر ثبت کتاب

9.859

حب و شکر

نبر الخ صمغ نشا بته

کثر اذ عفوان بنی کا عفو

افیون بیج لفاء

موسى و  
کبریا

وہاں سے حضرت باطل نے کہا کہ یہاں سے

روز و شب غمت کل سحر بیدار  
چون روز و شب

فخ و بیوزانه و سوار و سوار

لے گا کہ یہ لکھ کر سن

شاید در این باب و سایر امور و کلمات هیچ

نور و بار جداعت را شرح میدهد

کو زارن وہ اور ورت می

۶۹۶۷

9.259

۱۴



[illegible][illegible][illegible]

بجانب جنس غرق در زلف انفعال اگر دو **پنجدهم** در باب سجدن رسته بر این ضعیفان  
 از تحرش و میناب شدن رکهای تن در علاج پیروی این فن **پنجدهم** در باب  
 استنکام مرکز در آب از هر چه عشرت و بار و رنما الفنت قدرت کامله شدن  
 و هر که سه مرتبه پشت را چنانچه بخواهد آورد اختیار می باشد و هر که از سرش  
 منع آید سرش از غنچه برده چنان نماید تو نه **پنجدهم** در غنچه مانند کما  
 فرغ و بخشش نشاء و شکافند الهای شہوت پرستان چنانکه آب مایه و حوس  
 او بر که مخصوص زنان عصمت نشان و حکما که کم کن مرد است **پنجدهم**  
 در حکم کاری قنیت لذت نصیب کافر لایزالان مردم فریب و ضادات و طاهر  
 که جوهر منی سغایید و بنشیند بر غنچه دعا افشند **پنجدهم** در غنچه ماه چهار  
 شش ماه از مزه زنا که آب شہوت و را غنچه است ازین مایه هر که کم است  
**پنجدهم** در غنچه اجزای چند که جزو سقراط فرزند و متکلم خود از این  
 مطلب ناپسند است **پنجدهم** در غنچه اوقات جمیع در وقت و چه فصل  
 شود که در روز که کم است ساعت ممنوع است **پنجدهم** در غنچه ای که  
 از پیش فرغ وقت مباشرت **پنجدهم** در غنچه است حکایت و مرید است



卷一百一十九

و از خود و این زهر بشیرین زبان داشت در گذشته **پست چهارم** در علاج  
ورم خفیه و ذکر کردن صاحب نظر از دیدن سر سبز که طبلان و پند  
عطاران که در حار حاکمان گفت و از سر در گمان خوش سیده و با و برت  
فرستد سستی نانو **پست پنجم** در باب طبلان بر سر که خونا را رام است  
و جاحت افزای آدمیان است و از وزیدن باد بهجاری نشت گاه بهجاری  
سبز نانو **پست و ششم** در دو کون است که عاجو گنده افراطون را **پست هفتم**  
در شنیدن علاج در دو گوش که هر دم صاحب هوش را بیدار ام از گوش بردارد  
و بگوشش از دو انگشت که بر حجت برابر **پست هشتم** در کلکو که بر شقاق است  
که دست در کردن شتیاق صحت کده و اندک که بر نفس که فرو میرود و محدصیات  
و چون بر می آید مفرج ذلت **پست نهم** در شد یافتن برنج بایک که مکارا  
صحت و صاحب البول و خرقه البول که خونا را رام راحت و عافیت است **پست دهم**  
چون در خلوت خانه عالم صورت هر کسی را نیامد و طبع و هر که در هوش می نشیند  
بسیار زن باشد که بد ذوق و کم رغبت مباشرت افتاده بوی اسپاری و خنجر  
اضطلامردان چشم ادراک او رسد و از جیدن کل مباشرت بر که عین است

هر کس که پانزده روز از این جهت در این نگارن دوا را مانتیبت داده اند که  
چون بدان پرواز دارند بدن سر را را رجولب مردان رنگ ناز و در علاج  
سردا و از کردن رمل بخل و قلع و انچه در این مناسب مقام است مثل  
حب و شقاق و جوشش که در خضه و قصب و حوالا آنها هم سردا و الله اعلم  
امید که در هیچ وقت در ننگ کبر بر روی نگشود بجز این خرقه درویشانه  
سلطان پسند سلطان عجب تبار که خلعت درویشانه خافه درویشی و  
لباس عافت و پاره حوسپ بر روی کار نیفاذه دست کوتاه اندیش  
از دامن چون و چرا کشیده بختی النبی و الله الا عجب **بخش اول** در معرفت  
عدم فزند که از جانب مرد باشد یا از جانب زن و علاج و علامات آن  
باید قدری از جو و بخود و باقی و کندم در طغاری که روزی یکبار در انظار  
بول کند اگر سبز شود و خشک نشود علت از جانب زن باشد و اگر سبز  
نشود و خشک گردد از جانب مرد است و اگر از هر دو خشک شود و سبزه  
بطبیعی که مذکور میکرد و معالیه باید که باید که زن چیزی تلخ و تند بخورد بر کبر و از  
بابت صبر و تخم بخل و امثال اینها که شد و طهر آن بدماغ و ذائقه زن رسد

از جانب زن تقصیر نباشد **نوع دیگر** زن جنی خوش بویابد و بخود برکیرد  
بوی آن بدماغ زن رسد از جانب زن نباشد **نوع دیگر** سیراکوشتن بخود  
برکیرد و بعد از آن شمع در آن را بکشد اگر بوی از بدن او آید از جانب زن نباشد  
**صفت مجنون بهتر بهر سیدان و فرزند نه بهر پدر و پسر** پدرشده بهر کتیرا  
تقیقود و جوانان سروراید یا نه بخود را کوشت و خنجر با کف گرفته  
جمع را شاول نماند **صنف** که در باب بهر سیدان و فرزند با نظارت از  
مجازات میرزا محمد مؤمن طلب است چون دوسر روز مداومت نماید عیانت  
آلای فرزند بهر سید مرور پذیرد نشه کتیرا طباشیر صندل فید کل کا و از باب  
کشیش عود داری صنف کده روزی یکتال ایت متقال شیره اشغ  
نبوشند و از ماسات عظیم اجتناب نمایند **مجون کشیش الفواید** که در این باب  
عظیم دارد و مکرر تجربه رسیده از مجربات حکیم محمد الدین است و مرد  
باید که چند روزی که از این مجون میخورد خواهد خورد از خوردهن خیار و هند  
ومات و ترش و سبزهها اجتناب نماید و غذای که مقوی باه و تقویت اعصاب  
رشد نماید میل کند سر روزی که از این مجون خواهد خورد اگر در این سر روز











طعن

آتش عیان کرم باشد کس ندیگست و افکار کل شکسته کند از اندک بوی آتشش  
کردنند در و است و در جهمین تو سن نرم ملکون غرام بد قصه شیرین عشوه  
نکته آن شیرین اندام عین کسش برون و راه به کل و کیا چرخ صاف بد چون نیم  
افشان و غیر آن همچون مبل آید میدان و میدان و اوصال است اگر تیر بصر  
از آسپاری باغچه انزال خود را نکند و دهر تو اگر متواضع بکشد زبان داری نفس  
نفس از گنایا به چهره خواص لذت باز دارند خوشتر و زنده تر است و طوق  
عیش آن دم که رنگ فعل و بوی مقول بجا غذا باری آید شش قره اگر در و عیش  
مباشرت را چنین بر آب زند که دخول ضرب الفخ را منظور دارد و در هیچ تحقیق  
را تصور نماید و اختیار شوق اکبر را خب اکبر و مطلق است بهر نزد از  
خود رفتار ناظر و منظور بر سر است ای نظرو آیه خواص **خواص و اوصاف**  
که در این باب نفع عظیم دارد و مکرر تجرب کرده اند **مفسر** که گفته  
نفس شناس عقل و فقه حلیش مینا کرد و نخل طلا طعم  
اکثرش بزرگ عالم و جمیع کتب زن گرفتار شود **در** و دیگر  
در مجربات مسیحی حلقه از خواص اشیا اسکندر رشتش عالم

نکته در حق منبر عاجز آید و در این صیغه خبری باشد از آن فرجهای که داشت تعمیر  
نمایند اینده نای باطن کرد و بعد از آن که تن محمل جراح باشد از حرکتهای مختلف  
مانند شدر راه رفتن و صحبت از جوی بزرگ و بالا رفتن بر فراز و برودن شستن و چرخانی  
سنگین و جود بازی و غیره تا این که از لازم داند و در انساب یار شد و بایست  
سرگشت افزای برودت نشود و از خلق جهان خور و ن ترکان و پنجه صحرای  
شوریده و در آب جاری غوطه برهنه شدن در هوای سرد و در فضای حور است  
و حق کردن و مهمات خوردن و خون ریز قصد احتیاج ناید و غیر از شرافت  
که درین باب چون دعای درویشان استجاء و جذائی قاصد که شریعت بر حذر باشد  
**چهارم** آیدیم بر سر شده راه طریق محبت و شیشه و لایله عشق و محبت و حرکت و  
این انداز خاطر نواز را نیز ابط بسیار است اول عقده کش بود و امم و کلام و یوکل  
بند بر عاید و گفت است و رسیدن شیرینای جوهر و از ثلث باغی ذکر کتاب چشمه ساز  
موضوع پاکیزه که خوش اوست دست کشی شاق سفید و غایت است و بوسه داشت  
اشتیاق کامیاب است از کوی شیرین با شطرنج و بکرهای مرغ و خوشبوی  
کشور و در و از سر سبز و تابای و در شوق داشتن و از صندل که از بستان و از لایله

المس











شخص فوت شده در روز دوشنبه ۱۳۰۴

[illegible]

تأش که بود کند و در **دوم** در چشم است باید که بخار خارج نکند ز کس غمور که در غمور  
را و اول و میان خود کردند **سوم ماه** در عقیده ستاره غایت با نکست شبان  
حطوت شعاع نورشید نگاه مطلوب را در وی مطلب از **چهار ماه** در بخت  
که این رخسار از دکانیت باید که عکس انداختن جایزه و اصلیت بر سر را بسک و صاژ  
**پانزده ماه** در وقت که روی رنگه که اگر پیش رو آورده باید که بخیر شوق نشاند  
کس که سر بر او پس با پریشان سازند و تا چون در وقت نه شود باز از زیر شمشاد  
راست تا فوق سر به این طریق بر می کنند باید که آن عضو را بماند و بطریق مذکور  
کنند از مالیدن هر عضوی که دست رس قبول غایت باشد **چهار ماه** در او و به میان  
و شرا به و خواص صفو فک درین امرش و جعفر ای کشد **پنج ماه** در او و به میان  
مغلوبه کالینو است و در خواص با نظیر است فک را حین کند و انصاف به نظر قدرت  
و در شوق را زیاده کند و در خون تغیر عظیم پیدا شود و چنانچه بنزدت بر سر این آید و  
که بجز بر رسیده مرور آید هیچ مرغان اینون بهین بقید کاف که در فواجر  
که در **ششم** سیکند و از شش این درون به شک صمغ عربی کشد و از آن گرفته  
و بخت و بعد از پنج عمل کند که در شش و در وقت خواب یک ناله و نیم بر لب می کشم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

اور رتہ کے مطابق

اردو سے لکھیں

[illegible][illegible]

و قد راس و طار هند لهما و بلغند باب الكوفة في يوم  
معهود

[illegible]

وادی

[illegible]

و فیروز داری و در این

از این که اگر در این ایام  
یعنی قارون را بنده آوردن  
خطرات در از این ایام  
کند و قارون که در این ایام  
یاد را نشسته است  
بانه که در این ایام  
دیده که در این ایام  
دارد که در این ایام  
زاد که در این ایام  
کند که در این ایام  
از این که در این ایام

[illegible]















چند روز قبل

در غسل داخل و مقدار روغن لبان در وی چکانند و بر قشپ بالند چندان بر پایند  
که به محال دروشتند هر چند جمیع پشت کنند مدت او بیشتر هر شود **در یک** لبان  
یکدم با قندی مشک بید و در قشپ و خضیر بالند چنانکه خواهد جمیع کند چون فایز شود  
و اگر چنین بر پای باشد که به محال دروشتند **در یک** دیگر که زهره که با روغن زیتون  
یکدم خوب با هم پاشند و بر قشپ بخالند چنانکه خواهد جمیع کند اگر غوطه از زرد بود  
و خواهد دروشتند و اگر با آب سر بشوید **در یک** که در کراخک کند و در جمیع لذت بایم  
یکروزه از یکدم و بکوبد و با روغن کاسپامیزد و بر قشپ بالند **در یک** کوره از انوی  
نرم سبده و غسل کنند بزور و خضیر بالند چندان که در کراخک کند که سبک کند چنانکه  
کند از انوی سبک نیز از طلا به نموده بشوید **در یک** که از هر قوی ترست باید که بکند و خضیر  
بالند چندان که در کراخک کشد و بنفشه باید که بکند و کوره بای زانست بالند و چون از  
جمیع فایز شود باید که با آب سر و در کراخک بشوید و اگر نه چندان بر پای باشد و از زرد بود  
خارشت و بر لبان روغن زیتون کشد بر قشپ بالند از پاک شود و قوت عظیم دهد و اگر غم  
گرم بالند بر خواهد بود **در یک** دیگر که زهره کاه و انگبین صاف که بهم پاشند و اول شب بر  
قشپ بالند و پیش از جمیع بپا ریزد که کند قوت عظیم بدهد و زان الله لذت بکند

2

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

که پوشش شود **فیلتر** و از آن دم در میان قلب زنان و با این تحت هر زن که در روی  
و پوسته روی و نرم او از گوشت او جدا افتاد بود و دست و پای کوچک دلیلی  
که از آن برشود غالب بود و موضع مخصوص او گرم و نرم و بالشت باشد از مابقی  
او طلب میان دل و ضعف هم برسد و در میان آن باید که گوشت **صفت** هر زن با یک  
اندام و بلند بالا و کشیده از بر و جعد روی و فراخ پشت و فراخ گام و خرد و دندان  
و باریک لب بود و دلیست که بشود حریم و موضع مخصوص او دلیله برت و از پشت  
آن زردی روی و حرارت جگر و علت او سیر هم برسد و همچنین زن بجز مردم زرد  
و فیلتر شود **صفت** هر زن که در رو گوشت از بر و فیلتر کوتاه قامت و سرخ و سفید  
و بزرگ سینه و آله می باشد و دلیست که بشود حریم و لیکن پارسا و مستور بود  
و زرد از راه رخت و بوی مردم بگذارد اما لی و ضعف است **صفت** هر زن که  
روی و پهن بینی و سطرلاب و پوسته از بر و خرد و دندان و چشم او تنگ و از روی  
کوچک و دم و نارسیه آن و باریک میان و نرم گوشت و خون حاصل شود دلیست  
که موضع مخصوص او گرم و نرم و بشود حریم باغ و از باغ سیر می نداشته باشد  
و بادی جهت هفت تن می باشد که علت او سیر و ضعف او سودا و سیر **صفت**

[illegible]

مستور

هر زن که نکست چشم و کلاه ابرو و بار یک سوی و سیاه چشم و دل و قامت او یک  
اعتدال بود و حکیم بهاری گوید که پارسا و باصحت و از زین کار شایسته و بسیار شریف این  
قسم زن مرد را هیچ زیان نباشد **صفت** هر زنی که قامت او کوتاه و دور و پهن  
سوی و خور و دندان باریک پستان و بزرگ ابرو و گردوی و سبک روح باشد  
خبر داری که بد که دولت که موضع خنجر او گرم و نرم باشد و از صحبت او هیچ منفرت  
نبرد و نزد **چهاردهم** در باب **شباب از جمیع اوقات** اما اگر در وقت طلوع و  
غروب آفتاب جماعت کنند و فرزند که در وجود او آید و در حکام جماعت در موضع خنجر صاف  
نگاه کردن چشم از زبان دارد و اگر مکرر نگاه کند تا شب بیاورد و فرزند پسران پیش  
شود و اگر کسی قصد کرده در آن روز جماعت کند فرزند که در وجود او آید کل شود و اگر شب  
و صفره و این جماعت چندان دل خیزد و فرزند که در وجود او آید ضعیف و ناتوان باشد  
**بلکه** جماعت کردن در چوخت بهتر از فصل بهار نیست و اعتدال و حال صحت دارد و اگر  
که بزرگسال باشد و بعضی حکا گفته اند که این کار و بسته وقت نیست زیرا که چون کسی را  
بشکستهای صادق و غذای لایق و مطلوب موافق و نفس طالب باشد و در وقت است  
و قضیت بهر آنست که حکام و خوف و ضعف نباشد بلکه در مشغول شود و لیکن افراط

[illegible]

بگویند و در جمیع در این صورت حضرت نه شکر باشد اما در اکثر ضرر او ظاهر شود و در  
 روزی تابستان بسیار گرم و زمستان بسیار سرد و جمیع بسیار بد باشد هر چند نفس  
 طالب باشد با اعضا هیچ بسیار رسد که کسی که دوسوی مزاج و شرب خوابند و در فصل  
 پاییز سرد و معتدل تر از همه وقت است و در روز جمیع کردن بهتر از شب است بلکه هر چند  
 در جمیع از احوال نقصان باشد چون اسباب پیش آمده و نفس طالب و مطلوب و خواه بود  
 باشد در جمیع تقصیر نماید که در او تمام نقص بسیار است و اگر در جمیع بسیار از نقصان  
 خوب و در اوست و با نایب و معین و ترکیب و در او مثل نایب هیچ مثل با نرسد  
 بلکه لذت طرفین زیاده شود و بعضی مردم بتکلیف این کار کنند ضرر بسیار با اعضا  
 در برسانند و نقصان کلی و در چنانچه تدارک این بدستاری توان کرد و حوائز  
 را تحلیل و بد حکما کنند که از چند چیز غافل نتوان بود و سهل نباید گفت که هر  
 عظیم دارد و اول کسی که شتهای صادق و مشت باشد و هم غدا بپاشی کند و خود را  
 از غذا نگاه دارد و وعادت کند که خوردن و خود را برسد و شستن که اعضا هر یک  
 نسبت در شوند گفت تمام اعضا نقصان دارد و دیگر حیا که کردن که قطع  
 نسل و چون شود مستقام و در نقصان عظیم هم چون در جمیع نکند و  
 نکند که در اعضا نقصان و در جمیع نقصان و در جمیع نقصان و در جمیع نقصان

*(Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.)*



احمد رضا

عادت کند وقت تمساج نتواند چنانکه در وضو رکعت دارد و بکلی حقوق حجت برطرف  
شود و اگر خوف جماع بهر سبب چون اراده جماع کند در دم انزال و قضی است  
بدیم چندیست که میفرمودند و صفت چهار انعام بدینکه ضعف مباشرت از  
ضعف چهار انعام بود اول ضعف دفع دوم ضعف باده و ضعیف سیم از ضعف چکر و چهار  
ضعف و نشانی است که باده بقوت و یاریک بود و برای بخور و اندک نیز بود و بی فواید  
و ترناک بزرگ روشن باغ بود و صوره را قوی کرد اندک به چمن مناسب دلیل بر ضعف  
است که جایگاه منزه شده باشد بهیچ نهای مناسب علاج باید کرد و اگر باده و ضعیف  
ایک پس مرد شده باشد صامت او است که نمی دیر پس زن آید و اگر اندک پس زن آید  
که بود و مسرود و منزه باشد علاج وی بوارش زرع و غله و تخمیل پرورده بود اما  
اگر سرد و غلظت بود تن وی گشت که اینک مثل شغل با لذت بود و خوردن آهسته و خفیه  
و خوردن بصورت بران میگذشت باشد علاج او غلظی کم مثل حلیم غریب بود که پخته  
و مغز نه کفتک و تخم پسل طبع نمایند و اگر شیرین و آب و باد و طعم از عا چنان ملک  
بخورده و از روغن کما افشاید اعلیه نمایند و اگر سرد فزون بود است سست و کثرت  
از سبب غلظت بود علاج او آبست که تن سلا فرزند و غلظی کم بود نام خورد و اگر اگر

[illegible][illegible]

توتیا

شیرین و بسیار شایسته و کمال و جوارش در غوغا و طغیان و شراب شیرین  
انگور را بر این غصه طعم از سر شهاب و صیقلی طبع احزان نماید **چنانچه در هم در صفت**  
**نخل که در وقت باد و بهار از او صفت حریف بگرداند** هم معطر جزو نخل نماید و از آن  
و با قلا و لوبیا بقدر هم کس کند هم در کاشت نخل را حراشو و بلیصاف نماید و از آن  
موجر و در شیره آن که بجزو کز در نخل حریف نیش و از کشت مرغاب و طعم آن  
و بسیار آید را صیقلی اضافه نموده و مجموع را طبع نموده بسیار هم زنده مانگد و در  
**صفت دیگر** کند هم مقدار ده و یک کشت فرم بکن در یک کده بقدر صیقل آب و در  
آب است بکشت نخل با چرخ نموده پس بکیزد شیره را و تازه جو ششیده و چند کتاب داخل کشت  
و دو استار بفرمندی کشته و پنجه بفرمدم بهر بطوری کند و حریف را کوفته و شیر آن  
آب است در نخل بقدر احتیاج و در وزن خود روی نماید صند مسلح سر و شام قوت  
عظیم و در یک راس صیقل و نشت را آورد و بدان را بفرم کند و قوت باد و در **صفت**  
**طبعی دیگر** بپزند مقدار ده استار و یکون بار وزن کاه بر آن کنند بجزو بچند  
زیر که بمنزله نام بر نهاده باشد در آن وزن اندازد و بعد از آن که دو با قلا و لوبیا صیقل  
کرده مقدار ده استار و یک کند و با قدری آب و بهر یک را بکشد و در آن استار

[illegible]

موت

انگشت کند با پشت شو و فطرتا نه ریز کرده درو انداز و بگردم و از چینی و قدیم و خزانیک  
کوثر در وی کینه زانوت باه و در و آب نرسد بر دشت ط آورد **طیخ** و یک کوبیده کج  
روی سحران چند فریب بد و بعد با قدری آسکده کوبیده کج در وی اندازد و اگر در یک کده  
سرد یک لبروشه ذراتش است اندسته کجاست نهند و آن در آن میان ریزه کده و از چینی  
بگردم و خود مختار کرده در وی ضم کنند و روید که حکم میخشد تا کج نشود و اگر کشی  
بدل کند تا رنج کف جاشی او کرده بعد از حدال میگو بود و وقت ساعت کند و کوه  
وقت و هر چند نخده نوبت جماعت کند هیچ غرت جوی نرسد و دشت ط آورد **طیخ** و یک کوبیده  
فریب بره و اگر از وی دور کند چنانکه گشت باشد در میان سینه و روع و کوه کان برین  
مختبر از چینی و فطرتا گردم بگردم با مشک کوش و پنجه بر آن تپانده و با فطرتا  
بخورده و چون صبح خورده باشد شانه که قوت عظیم ملا حظ نماید **طیخ** و یک کوبیده  
در دهم روز و بر آن کرده و پنج عدد زده تخم در او افکند تا بر آن شود و از عقاب  
در دهم روز شرب الگو برین دل نماید و از پا کار شود قوت عظیم با **طیخ** و یک کوبیده  
نیزه بگوید و بر آن کند و سه عدد زده تخم در او افکند و قدر در دهم روز و فطرتا  
ضامنونه بخورد **طیخ** و یک کوبیده و مرغ و کوبیده کج چند انگشتان ک

5231

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



457175

مکرم

بگردن خوشتر کنند و بوی شارب را بر طرف کند بسبل الطیب زربا و سعد کو  
 با هم کوته و از حرر یکدرازند و آب زنده و در وقت ته تیاج دروغ بگردن **درج یک**  
 طباشیر فلفل پودر کبریا سفید پنبه و رقیق کل عین مسخر کبریا و ج  
 شب برباری کوته و پنج شهاب بر بن دندان بمشند و صبح بشویند و دندان را سفید  
 و گوشت بن دندان را محکم زد **درج دوم** در بزرگ کردن **درج سوم** و **درج چهارم**  
 و سبب الدان بالیدن و مفاشرت کردن شود و هر چند پیشتره بالند و جماعت پیشتره  
 بزرگ تر شود **درج اول** که اگر مکرر از خواطری که بکشد خشک کرده از و الا بکشد  
 و باروغن شیر بجفت حل کنند و در شب بالند بزرگ شود **درج دوم** که اگر  
 در میان تاباند ازده تا ازان روغن سیاهی ظاهر شود و بعد از دهان روغن سیاه  
 مکرر بر قشبالند مطبوخ و دراز شود اما باید که پیش از روغن قشبالند را در آب گرم بپار  
 بالند که خوب سیخ شود **درج دوم** و از ده عدد خواطری که قشبالند کرده پوره از سر  
 حوضق و بسبل الطیب و خوشای صلا کرده از و الا بکشد و غسل داخل کرده که ده  
 را در آب تخت بالند تا سرخ شود شب او در آب صمغ کام روند و عضو مختص را



نیر کی عمق و رتہ

مانت داده تا سرخ شود شب او بر باد بالند چون چند روز چنان که در عسل حاصل شود  
**نوع دیگر** چون عسل حاصل گردیده و شکمش را دریده بر او زرد بپزند رنگ شود **نوع دیگر**  
 که کسی سستار را به عسل کفچ چندان بچرت نهد که سرطان سوحش بر صاف کند و زرد رنگ  
 بر زشت بال در سطر دارد زرد **نوع دیگر** خراطین را از میان گل گرفته با سکه بر یکدیگر  
 باله که بطریق رحم شود شب بر زشت بپزد صبح بخام رود و عضو خفشی و در استیجا  
 باله و از او بدید که کوطا ناید چون چند نوبت چنان کند مطلب فعل **نوع دیگر** لیکن  
 سرخ مسطح و عسلک النظم بر یک بخارم برده از منی دو درم کوفه و پنج نوم در وقت کو  
 النظم را در میان زردغن یا عسل حل کند و زردی یکبار بالند **نوع دیگر** سبب آن را در وجع  
 و خجانی که جنب نرم بساید و بر زشت باله **نوع دیگر** سبب آن در وقت و بر کمال کشیده  
 و کرا در آب گندم سخت باله و در وقت را بر کمر خرد و یکوز بگذارد و بعد از آن با یکم بشوید  
 بغایت مطبوع شود **نوع دیگر** زشت را در شیر میش بسیار باله تا سرخ شود بعد از آن <sup>طایفه</sup> خرا  
 را بریان کرده با زردغن زشت بر زشت باله که کز کز در آن شود **نوع دیگر** سر زرد غرض  
 مذکور را هر روز در شیر میش گرم کرده و سخت باله تا سرخ شود چون چند نوبت چنان کند  
 مطبوع شود **نوع دیگر** خراطین را از آفتاب و زرد لاله در شش خشک نموده با زردغن زشتی

*(Faint handwritten Persian script)*

بزرگ آملیوں کے

[illegible]

این شرح مختصر  
 است که در سرخ شود و شب این در اول وقت  
 پس بپوشد و نه اگر کار دیگر  
 و در هم قوت بجای دهد **دیگر**  
**دیگر** همان که بپوشد و خاک را ده و با  
**دیگر** اگر پوست که سفید نازد  
**دیگر** بپوشد و نه اگر پوست که سفید نازد  
 و با او و بپوشد که نازد سر شود  
 مثل که در آب بر هم نشاندن  
 بپوشد و آب که در باغچه  
 در روز چنان که کند قوی و سبب شود  
 بپوشد و آب که در باغچه  
 است که از نوز و بپوشد و آب  
 در روز چنان که کند قوی و سبب شود  
 بپوشد و آب که در باغچه  
 است که از نوز و بپوشد و آب

مراد کتب محفوظه

پس دوم زینت و عینک العظمی را دروغ و غیبت خوانند و گویند که باز دارند و بعد از آن که بپوشد ازین غیبت  
و اخلاص بخود و اگر در بر روی بپوشد و چون گاه بر قیاس بپوشد و بعد از یک شبانه روز بپوشد و کم بپوشد  
و بدست تر او آن قیاس نماید و بعد از شش روز بعد از این دوی و دگر روز را بعد از آنکه قیاس را کند  
کرد بسیار را بدیده باشد تا صبح شود و تا دهم تا دوازده روز و یا بیست و یک سلوک نماید و قیاس را  
بسیار بزرگ و خوبی نماید بسیار بزرگ است **چهارم روز جمعه** و در بعضی و بعضی و بعضی  
که منع صرف از آنرا نموده و در وقت صبح دم و قیاس را انداخته و کند که با کمال فروز و شادمانی  
**هفتم** روز بیاضی و در وقت صبح و نیز در روز یکروز و نیز در یکروز و نیز در یکروز و نیز در یکروز و نیز در یکروز  
بزرگ و بیاض را بسیار نرم کرده و در یک یکروز و نیز در یکروز و نیز در یکروز و نیز در یکروز و نیز در یکروز  
و آبش نرم بچرخاند تا موی بر آن آب را خوب کند پس هرگاه خواهد که یکروز و دو روز و آن  
میل نماید **جی که در وقت شش روز** نیز یا شش روز یا به قدر یکی و مقدار شش روز و نیز در یکروز  
بیش از پنج یک ساعت یا شش یا آب شادمانی **دگر** که در جوهرات و بخور زمان است همه  
التعجب و شفا پس یا شش روز یا به یکروز و شش روز یا شش روز یا شش روز یا شش روز یا شش روز  
افعی که یکروز و شش روز یا شش روز یا شش روز یا شش روز یا شش روز یا شش روز یا شش روز یا شش روز  
سازند و در هر یک روز یا به یکروز یا به یکروز یا به یکروز یا به یکروز یا به یکروز یا به یکروز یا به یکروز

[illegible]

فیہ سیرتہ

[illegible]

۱۱  
 در تاج بران ای که نه زمان است  
 یک چون مثال عباد الکریم  
 و مثال عارفانم کس را چهر  
 در کمال آفریننده کوه  
 تا به جبهه می توان خود **رو** دیگر  
 بود بر چند جبهه که نشیب برای  
 نشاندن را و در دست بر او رسد و در  
 شمع نفع هر یک هر چه مثال  
 بجای خلق حل کرده و در سلسله  
 دارد شراب ریخته حل کرده را  
 که در نکند تا دو عدد و آن خود  
 و مثال شوره سه مثال کند  
 قال الله عز وجل هر چه مثال کبریا  
 از صفات **جبهه** دیگر است











[illegible][illegible]

413

[illegible]

فصل في

*(Faint handwritten Persian script)*

12



فصل در بیان انواع...

عنه

چنانکه در این فصل بیان شده است...  
چنانکه در این فصل بیان شده است...  
چنانکه در این فصل بیان شده است...

بجای آنکه...  
بجای آنکه...  
بجای آنکه...

و اینها را در این فصل بیان کرده است...

فصل در بیان انواع...

عنه

چنانکه در این فصل بیان شده است...  
چنانکه در این فصل بیان شده است...  
چنانکه در این فصل بیان شده است...

بجای آنکه...  
بجای آنکه...  
بجای آنکه...

و اینها را در این فصل بیان کرده است...

فصل در بیان انواع...

عنه

چنانکه در این فصل بیان شده است...  
چنانکه در این فصل بیان شده است...  
چنانکه در این فصل بیان شده است...

بجای آنکه...  
بجای آنکه...  
بجای آنکه...

و اینها را در این فصل بیان کرده است...

فصل در بیان انواع...

عنه

چنانکه در این فصل بیان شده است...  
چنانکه در این فصل بیان شده است...  
چنانکه در این فصل بیان شده است...

بجای آنکه...  
بجای آنکه...  
بجای آنکه...

و اینها را در این فصل بیان کرده است...



این کتاب در بیان  
اصول طب است  
و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده

و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده  
و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده

این کتاب در بیان  
اصول طب است  
و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده

و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده  
و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده

و در بیان

این کتاب در بیان  
اصول طب است  
و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده

و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده  
و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده

و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده  
و در بیان  
اعراض و امراض  
و در بیان  
درمان و علاج  
و در بیان  
تغذیه و معده

و در بیان







**مفعول با قوت نوع دیگر** مراد با مفعول بی مفعول با قوت نوع دیگر  
 نقه محلول سنگ بود لعل چشمه عصق میر صندل ایض طیارش  
 کز آتش کل تنور در شکستنی آفتاب صندل کل خنوم کرباس  
 بزرگ سان منور دریناد دروچ عود مندی اوت اراج کا وازان  
 بهشتان نادر گنود در آتش سر مشکاف ابرسم سراج پوست لعل  
 طایر مشو بخت مهر برسم آینه مراد برسم عیار برسم ترکیه زرد  
**مفعول با قوت نوع دیگر** مراد با مفعول بی مفعول با قوت نوع دیگر  
 صندل الا قشر طیارش کا وازان عجم خانی دروچ عود سراج  
 اصغور کل سرخ زرشاد خزانک ویک سنگی زغوان  
 غیر مشو عود مندی کجک عشقش نیش طیار ارضی  
 ورق طلا ورق نقه لعل چشمه سر برسم سراج عسل  
**مفعول با قوت نوع دیگر** مراد با مفعول بی مفعول با قوت نوع دیگر  
 کرده و مغز قوت دهد و رنگ رو اوصا کند و نشاط آور و باد نرغاف شود  
 دفع کند و نه قوت دل و اوست با قوت و سودمند است بگزید با قوت رباط

مجنون چرخ حجب باد آنک که جرات بر سر زار کند خفته شود چون دلاوت نماید فرزند شود  
 خطباتی که بهین قتل و کشتن می روی در پیغید رازبان اینون روی  
 بر باد کب چرخ قتل سبیل الطیب سبیل منیر است در خط  
 رقصان مصطفی دانه زنجیر سبیل صوفیان این در خط  
 خطبات عیسان برین بر سر کشته است بر خط عرق پیشک  
 کلاب علی مصطفی مجنون زنده خواص در سبب قوت به کاهه دور منیر باد کلاه  
 نوید نام آورده و به کلاه نور قوت دهد کرم کس رخ جزر ناچاره رازبان  
 منیر خیزد منیر غبار ابل کس میسر قتل فعلی به کب چرخ  
 عاز قره قوسه نیز زعفران کدو زمر مصطفی عود قاری بلبلان  
 برینان بهین تودین لیل الصبر بر شلم بر بر سر در شب  
 حرات شاد حیات فعلی کویست بر کراب خولیان عود جزو و در فعل  
 حیات بر مزاجیل صیقل الفک قوسه کرم مغیر کفنگ این غار شب  
 اینک جزول مغیر غوره کل شک قوس افروز بقدر آب صیقل  
 کلاب عرق پیشک علی ووزن ادویه لکه خور جز بر سرشته مجنون سازند

[illegible]

فلفل کمره دار فلفل موتدان زنجبیل نیمه یک سکه شکر صندل نو درین  
 شامه مل سر لسان العصاره مغز فلفل کوبیده خسته شش کاهنیک فلفل  
 روغن بادام قدی غسل صفی سه وزن ادویه دارو بار کوفته و بختلر غسل برشته  
**موج کافور** فلفل زعفران کمره دار فلفل زنجبیل نیمه یک سکه شکر صندل نو درین  
 مغز فلفل کوبیده خسته شش کاهنیک فلفل روغن بادام قدی غسل صفی سه وزن ادویه  
**موج دانه** دارو بار کوفته و بختلر غسل برشته  
 باوت زرد فلفل کاهنیک زنجبیل نیمه یک سکه شکر صندل نو درین  
 پوست سیرک کاهنیک صندل دارو بار کوفته و بختلر غسل برشته  
 عود حاتم کافور زعفران عین زنجبیل نیمه یک سکه شکر صندل نو درین  
 شکر خاص شکر صندل عین فلفل کاهنیک زنجبیل نیمه یک سکه شکر صندل نو درین  
 قوت این فلفل با قوت فلفل و فلفل کاهنیک زنجبیل نیمه یک سکه شکر صندل نو درین  
 طیارش کاهنیک صندل عین زعفران عین زنجبیل نیمه یک سکه شکر صندل نو درین  
 فلفل و اعلی نماید **موج با قوت** دارو بار کوفته و بختلر غسل برشته  
 باوت زرد فلفل کاهنیک زنجبیل نیمه یک سکه شکر صندل نو درین















[illegible][illegible][illegible][illegible]















































[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible]

انکه از لغزان با او قسم نگیرد مستقر شود و در نهایت خود با او بدار ماند  
**بیان** طایف ادویه و اخذیه است به مفرده در کتب مشهوره که منصف او  
 تجرید و راده باشد چو در کتبها بسیار اسما ادویه مذکور است و ما می آید  
 اسما سیجونه انتم و آبا و اجدادکم خوانم فائده است و همچنین بسیار در عبارت  
 بصحیف و کتیب واقع شده و گاهی با کلماتی کشته و اعجاز یافته و در  
 جمله کفر و انکسار من و اضعفا شده اما این غیر ضرورین کتب مذکور که است  
 بیان و واقع است و بجز کرده مستفیفاً بانه العلی العظیم چون بعضی ادویه  
 و افعال ادویه عبارت و الفاظ چند مذکور است که مشهور است قبل از شروع  
 بیان آن الفاظ و است همچنان که میگویند که این دو احوال است و این  
 قطع است و این بیکدر چه گشت و این بدو در چه گشت و مثل این  
 اول بیان آن الفاظ کرده در مقصود مشروح کنیم و بطریق حرف تهنید  
 کرده میشود و انشاء الله تعالی و بانه التومش و التکلیل **ملطف** است که این  
 را قیاس کرده اند همچون **دو** و **ف** و **ح** و **ل** است که احوال را بطریق تهنید از آن  
 چون باوند و **حالی** است که در طوبی از قرار اسطوخودوس در کتب احوال و محقق

انت که سطح عضوا مختلف الیوم کردند همچون مغض و متعج انت که ماده را  
 از بخاری و دما فذ عضو پاک کند همچون اسطوخودوس و طلیح انت که لایب  
 و گشت عضوا را زایل کرده اند همچون بنفشه و مصلک انت که لایت عضوا را فاش  
 کند و متعج انت که تعدیل و توازن خلط پاک کند اگر غلیظ باشد رقیق کرده اند اگر  
 رقیق باشد غلیظ کرده اند تا مهیا باشد برای دفع همچون شراب بنفشه و مصطع  
 انت که طریبات غلیظه را آن عضو جدا کرده اند و جاذب انت که در غریبه  
 ماده که مضر است و طایع انت که باز کرده اند ماده از آن موضع طایع انت  
 که باغ را تحلیل کند همچون سداب و جهمر انت که جذب جن کنایه از بعضی  
 همچون زنجبیل و متعج انت که جذب املاط و دمه کنند چنان که عضوا را فاش  
 همچون بلادر و اکال انت که گوشت را بیدار کرده و چون بخار و کلاف  
 انت که جراثیم را بسوزد و خشک کند همچون زنجبیل و متعج انت که عضوا را پاک  
 کرده امثالی که قبول ماده مضره و تکره همچون روض گل و متعج انت که نفوذ را کند  
 همچون عصاره شرب ترپان لانت که دفع سموات کند همچون بازهر حیوانی بخار  
 انت که گوشت حشمت را حرکت نقصان کند همچون اصفی و دبذ البیض منفع انت که

بعضی اجزاء او بریاء و بدل شود همچو لویه و صغیر است که مطبوع است  
مستحقین که اند چون زنجیر مکتس است که خوشن خلق را پیشند همچون  
و قاضی است که عضو را جمع کرده اند همچون کلید را عصار است که بواسطه بعضی  
رطوبت را بیشتر همچون پیل زرد و سفید است که جاری و منفذ را بیشتر  
چون صغیر و صغیری است که عضو را بفرموده پسته و مصل  
است که کم است عضو را پسته که اند و اجزای را بر وی اند همچون انزروت مفت  
است که قطع افلاطون را کند و سنگ شاز را بر وی اند همچون حجر الیهود است  
است که مطبوع است را بطریق بول و سنگ گذشت که از سنبل است که است که سطح غل  
در جاری تر کرده اند بلغم اند چون اجناس مختلف است که رطوبت را فانی کرده  
مثل عقیداب صفت است که خون را در جری است که شاز را در خون انزروت  
سهل است که رطوبت را با سائل و غنی کند چون سقویا معنی است که رطوبت را  
را با سائل و غنی کند باغی بدو بر جاید مثل شرباب الفی معرق است که رطوبت را  
بهر دفعه کند فصل هر چه در او بدین شود تا کمال و مشرب چون از ادر است  
بدین مفعول و متغیر کرده اگر بدین تغییرند و بدو بدین شود از ادر است مطلق شود



رجسٹر

شماره



۱۲۳۴

پایان کتاب

1



برای

المستور

[illegible]

باعتدال چراغ است بر و باید زد آنکه در التصاق چشم در صفت در آن بود اگر یکدم از او  
هر صباع برزود و چشم نیم بهشت بخورند دفع سه سال خون و سچ و دروشکم کند اگر چنانچه  
هر صباع یکبارم کسی بخورد و بعد از آن طعام خوب بخورد و بر نشو و معده را قوت میدهد  
و چنین که چراغ طه بری را دفع میکند چراغ اندرونی را دفع کند میر و باید از اعضا  
منفصلت حاصل از صفت عریض بدل او دم الاخوان باشد الفصل پنجم در پیرایه ت و جمیع او کرم  
و خوشک است لطیف و محقق صریح را باقی بود و هو که در آن بعد از ظاهر صبل را صابین است  
خوردن او منصف صبل میکند و دفع سموم بی نماید یکی از خواص او آنست که با ذیبت تاج  
که بچکان و شوک را بدری آورد پیرایه ت از سم و بهتر است در دفع الیه و در پیرایه ت کرم  
متر است در حق و منصف صعد صلا و صفت غیاسی را در آن دفع کرد و از جمله اغیاس  
غلیظ است و صلی او از کخیل و دار چینی اصل بیلال خوش خفاخت مثل کرم ترش کوی در  
دشنام مشهور است و در منافع بر سر تربت خوردن و طلاء کردن اما درین ولایت یافت  
نیت الجنیان هیچ نیابت از شامی اندو ازین کومستان نیز پیدا میشود و بهتر است  
اوشا نیست قبض میکند و خون آمدن را باز دارد و سچ و دروشکم و منصف اندام  
لو کس و قروح اعضا را دفع و بوبل و اوافاقا الکحلان در بران کحل کوی بر خواص طبع او کم



رضی عنہ  
رضی عنہ

11

June 30 1896  
- 257  
July 10 1896

5



میباشد که سودا میزند و در مطبوعات بجای آنکه اگر یک او و تمام او پنج او را خشک کرده  
به صورت گران بسته با خود نگاه دارند خوب و مقبول مردم نموند چنانکه اگر او را داشته  
باشند و اگر با صفت مصلح او صغیر بود با او را بر شتم یا پوست تریج یا با بویج  
بابونه است گرم و خشک است و در بر جلد او مفعول و محلل و مرطبی تقویت دماغ و اعصاب  
عصیان را میکند و در قبول و محض است و بر فغان را دفع کند و قوی فیکشید و از اسهال  
را دفع بود و صلا با زرافه صفت ظلول الکلیاب و ضداد و برای درمهای صلیفیه  
و دگوش بر بخند و خوش کنی به در صفت طیبت مصلح او است با او را قیسوم  
بلغش سرد و تر است در ریخه او اصداع دعوی است نشسته و ضعیف دارد با رانی بود  
سرد گرم و سینه و التهاب و ذات الحجاب و ذات الریه را دفع بود و سوا میزند بر صغیر  
چاکرم بلبل کردن معذب بود و سوسومعه را ضا داد و دفع کند بوی او صلا گرم را دفع است  
خوردن او دل را منعده را صفت مصلح او ایستون بدل او میلو مغز شیر را با قند خمر  
میکنند چهره زو و خوش است سید بسیار نیکو است با دیحجان گرم و خشک که فزاید  
سرد و خشک بسیار خوردن سلطان و جوب و دم سودای و کوبه و جدام و تنوخم  
و زردی روی آرد او آلی الت که بخورند و اگر صغیر باشد بکوش فریخته بخورند و قیل

از چنان باب ملک چند گشت در روز باران و در آن وقت که البیضا است و بزبان کمال  
سینه گویند در وقت بدر خا اول اسهال مصلی و باوشک را دفع کند صاحب جنین  
کف کند گرم و خشک و اسهال لغوی فرم میکند و محلل و ملطف است نفث الدم و شبثی  
را دفع کند بزرگ زید و مغرب طاکون نافع بود و مغرب است مصلح او افشین بدال  
شامره درین ولایت از حق میگشند و اسهال میدهد و نفع میکند بان  
حب البان مانند پسته و بزبان کمال خور پست میگویند گرم و خشک است کلف بهی  
نافع است بر او رام و جوب ضا و کردن مفید بود و کشف الی بعل خورون قی فی آرد صفا  
طحال و کفید را دفع کند فشان آرد و مصلح او را زید بدال او بنحو اسباب بخور و غیر  
چیک گرم گویند و عطش نیز گویند گرم و خشک است محلل و مفتح و جاز است حب البان  
و دو دراز را دفع کند حیض براند و جنین مرده می اندازد کلف را نافع بود و بر فاق  
میبرد بر ناک برنج نیز گویند گرم و خشک بدر خا اول و درم از او بلم نیز را دفع کند  
و حب البان گرم را بکشت و جع مفاصل را نافع است و مغرب معالج و مصلح او کزیر او بدال  
قبیل ریخت قناری خوانند علی غایت که در که دو براری باشد در شش و غیر  
نواص او بر باب فاش گفته میشود بر کجاست فیض خوانند تخم است که لار و بوده

کرم و خشک است مطلق و غلات و مفتوح است مصلح بارد و دار و سرد را نافع بود و طبع جفت  
میراند بکرم و نه را نفع است مصلح او اینست بدل او با بود پرسپاوشان کرمه  
البز و سحر الخانیز و جعدۃ الفناء خوانند و بر نان کپل سیالک کوبیده بلغم و سودا  
براند سینه و ریه را فضلت پاک کندی بر قاع را نافع بود و بل براند جفت کبش و یوردر  
مسبر زشت را کندی هر که یوانه را نافع است بر و ضیق النفس حال را نافع و طبع  
را نفع است مصلح او مصلحی بر او دفعه بودی بلفظ کپل کرم است که در صحرای کوه  
می سازند و در طب هر جا که قمر طس حرقی که کرم است کاغذی میخوانند که اگر دو ساخته  
باشند و آب بنفش و نفس الدم را نافع است از جراحت خون باز دارد و تجویف میکند  
بر طبعی استیانی افزون است و بر اجرامت میرواند و قروح عقی که در بدن پیدا شود  
طالع را نافع است بندر کرم و خشک است بدر جودم بال جفت براند نفع است  
کلیه و کرم است فوق استیای را نافع کندی شربتی بر سر مضر زیست مصلح او اینست  
بندر را نفع است تخم را نفع است کرم و خشک است بدر جودم در زبان جفت است محلل است  
و مولد لبن باقی تمام نافع و از زباب را کندی اندیشه و بدر رطوبت ناسی غول و اسیر شود  
بارد و طب بدر جودم و حب و اطعمی و جراحت میکند و دفعه شش و خشونت خلق را بر

گفته اند مطلوبه نایب بر آن کرده باریت بر یاب است و در وزن شکمی بندد و اگر او را بیکر گفته  
 بر نفس طلاق کند و در پشت نه و بر او دم حاره طلاق کند نافع بود مدقوق و او نیز  
 و سقوه و می کند مصلح او شفت است و کش چوب و فلفل بدل او تخم مرد بند و حشلی  
 بار و اب است گفته اند معتدل است حال نافع بود در ضی و بکار بیه صفت او در با  
 خاک گفته میشود بند و ضربان بیکر گفته اند بزبان کیل و در منافق مثل حشلی است خنوت  
 خلق و حال نافع گفته اند زجره مضجعات بند و حشلی سرد و خشک و قاضی  
 صفراوی باز در معده طحال مصلح او بندر از زبان است بندر کرات گرم و خشک است  
 قوت باه میدهد با دم بخور کردن گرم از دندان بر نیز اند بر بیان کرده و نیز بطنی را  
 بنفشه مصر زیست مصلح او سست بدل او تخم پانز باقی نافع در باب کاف گفته  
 میشود بدن البیض مثل اقیون خرد است سیاه او فلفل بود و آنچه سید است خوب  
 بار و اب است و مسکن او جاع تر با و جاعه و آب سرد و عطار کردن نافع بود و نفث الدم  
 دفع کند و در غلظت بکار آید مصلح او شیر است بدل او لسان لعل  
 بزبان کیل و بهمان که بندد و خشک و قاضی است جگر و کلیه نافع بود و در زیست  
 او سست بدل او بندر قویان است بندر شکم بار و رو طیب است قوت باه و در باقی منافق



۱۰۰

منه

وخرجوا من ارض النول است نوز الكرم وفت الدم را قطع كنند و در چشم بشند (د)

نافع بود و خون را جذب کند و از الشلب را دفع کند تقویت دهنده نیز میکند ماین بود و دفع  
مضرت آنها را مختلف میکند و مصلحی می آرد معطش بود مصلح او را که بدل او بر آب و  
دو نوع است برست و سفید بسیار که اگر گرم و خشک است بدرجه دوم نفوذ و آن میکند نفوذی  
زیاده و میگرداند و در میگذارد و دفع میکند و در او از الشک بکار بر نزار و بکار  
مفاد است بدل او و در وی بالان العصاره است و ششانی می آرد و مصلح او و مصلحی  
لطیف است در و در جهت حق است که در خیزه شیرین گرم و تر باشد و دفع و جانی است بدل  
و منفی اعضا است کلفت و بهی و شش را معقیه است و جهت را پاک میکند و جوهر  
نافع است سودا و مایه لیمو را به جهت مزاج را دفع کند سنگ و یک مثانه را پاک کند  
هر قه البول و در توبه ای بول را نافع بود که در اندوه خیزه مستحیل می شود و در معده و جگر  
در معده بوده باشد و فاسد میکند و بر سر و سر و سر هر که فساد او را در معده  
در آید نفی طایفی را باید کردن از آن است که جانشان خوردن منع است بلکه او را این  
الطی ماین باید خوردن بسیر یا خوردن و باطل نام خوردن طایف را بقا می آرد  
مصلح او و سبک خیز است بر خیزه که کوشش او سخت بوده باشد و شیرین خیزه است  
و هر خیزه که کوشش او برتر و نایب بود و زایل است از آنکه در کمان بند معصوم و خیزه



یکی بهتر است و خیزنه موی بسیار میباشد و خیزنه باقم و کاشان بغایت نیکوست  
اما خیزنه بویسان از هر خیزنه تر است و در خیزنه منافعی بسیار است و حضرت رسالت صلی الله علیه  
و آله و سلم فرموده که الطبع خفاکم تبارک طبع الطیر النعم و یقین القلب فیض  
الاسنان و یخامس من العود و ما فیهن الکثیر و طبعها من الفرو و من الذنوب من الجنة کما  
من العباد و صدق رسول الله که هیچ اورا به نزنند و آب اورا با غسل بهر مندی نمی آرد  
طبعی بماند و نه است طبع او سر و تر است حیث است فرود را و حرارت و تشنگی و  
مدربول است و غرض البوی انفع بود و اگر با قند خورند تشنگی و حرارت هر یک از جهت  
جذب است و بسبب قند و اگر با سکنجبین خورند تب گرم را باینست نیکوست اما قند  
بسیار که است باید که هندوانه را بجای طعم خورند و دیگر هیچ خورند تا طعم بهر مندی  
مصلح او برای همه بستان محسوس است و برای بجان سکنجبین طبعی محض خوار  
ترش را گویند بوی جوی گرم و حرارت و تشنگی بهتر است و مزاج صغری را بغایت نیکو  
است و او را سبزه ترشی هیچ خلط مستحیل نمی شود و برای اصحابان حیات بسیار خوب است  
و مکنه طبعی که طبعی بسیار است که او را دستبند گویند بوی او طرب و دماغت و خرابی او را  
چونست دماغ و خجانی بسیار نیکوست و خوردن او بغایت درست و مدهد بفاوی است

بلا

بلبله سرد و خشک بدرجه دوم معده را قوت میدهد و سرفه و رطوبت او را دفع  
کند اگر با شنبلیله بخورند و آب گرم در عقب نباشد آب از دهان اندک را دفع کند  
و بعد از آن که او را غذا با مسقیم و معده را قوت میدهد و بوی بسیار را دفع کند و چنانچه  
و معده را قوت میدهد مقدار شربت از سه درم است از معده در یک روز و مصلح او در جوی  
بدل و اعلی بوی آن چنانست مانند بوی سبزه اما در اثر است طبع او گرم و در جوی  
و خشک بدرجه دوم و جمع مصلح و لغزش را سودا در رونی زیاده میکند و نه است  
نزد و آب نیز نیکوست و اختلاط باره و بعضی را نافع بود و در وضع محسوس است و مضر است  
او خورل بدل او بوی سبزه است و تشنگی است و بوی جوی گویند گرم و خشک است  
اعتدال آن بوی را زیاده میکند و در سپیدان زمان غشیر را بصلی او را و با قند خورن  
منقح و الصلح او را که سرفه را نافع و بر نفعش اذم معین اگر بریان کرده با عسل بخورند  
منزله را دفع کند گفته اند اگر او را بر یا نفع گویند از قحط طبع او را که در وقت خورن  
و لکله و تشنگی او دفع مضر است که بدین عقوبت کند و مصلح او را که مصلح او را نماند بدل او  
مضر و خورند بوی بجم و در وقت که از بماند او را گرم و خشک است و در جوی  
گوشت می آرد و قطع خون میکند از هر عضوی که آید و برایشان را مضید است بکوبه با روغن

میکرد و اندک بول الشاس بدل او می باخا که سرد و جوی که خون آید طبع او را که در وقت خورن  
دارد و در جوی تشنگی جلد و سق و برص را مضید است خصوصاً با روغن مصلح او را که  
و نفع کند و جهت طبعی بغایت نیکوست اگر کسی بخورد و تشنگی و بعضی کل الحلب  
و کرنیک هر حیوان زهرناک را نافع بود و خوردن و ریح و او را که بوی بسیار از کربلای  
در طرف مس بریزند و چند روز بکند و در چشم کشند بیاض را برود و جوی که از گوش  
آید پاک کند و تشنگی و وسیع جویان زهرناک را نافع بود و بول او را که خورند  
استهلا را نافع است و در عصب تشنج میکند بول البقر خورن و بول بز  
و نفع کند و در گوش تشنگی و در گوش تشنگی و در معده بوی بسیار نافع است  
خورن او بول الفرس بجمع را نفع او نافع است پوسن او را که اگر ارم حاره  
و بر نفوس حاد و در دسر خارا طبع او نافع است و بعضی بهتر است بعضی دماغ است  
بیشتر است او غذای لطیف بود و نقویست باه میکند و خون صالحی تولید میکند از ده  
تخم مرغ را بر کاف طبع او نافع بود و سفیده او بر خون را طبع او را که در دماغ  
ضمانه کردن مفید بود اگر کسی را سبزه باشد و خون شکم او را که در دماغ تشنگی  
عده تخم خیزنه را بوی نیکوست و نه است و اما تمام برشته و غذای غلیظ است و بوی جوی آرد

اول با بس بدرجه دوم طبعی غذا بود و در کر دست نمان او میخورد تشنگی می بندد  
و قوی است اما را نافع است نرف الدم و نفث الدم که از بعضی خیزنه باشد و نفع میکند  
طبع و قوی را نافع است هرگاه که آرد او را اینجا باشد و گفته اند که دفع محسوس نمیکند  
مضر است مصلح او که بدل و بعضی بلیس نوع از بصل است و بعضی است که  
بزیان کل اش گویند که در کوههای باشد و گرم و خشک است بدرجه اول در او طبع  
فصلی بسیار است و در میگرداند و تقوی جوی میکند و تقوی جوی نماید و بر کف جوی طبع  
کردن نافع است و در نفع او را در مصلح او و نه است بدل او جاز بلیس حدس با گویند گفته  
شود و نه است بلیسان در وقت در هر که بای و بعضی از تشنگی خورند و از تشنگی  
در وقت روض میگرداند و روض بلیان گویند و در وقت و جوی او گرم و تشنگی بوده  
میکند و در جوی و بلیان و در او رسد و خف و عین و در بوی تشنگی را نافع  
بود تشنگی رطوبت رحم میکند و مفاوم محسوس است و برودیت معده و کثیر رطوبت  
دماغ را نافع بود مقدار شربت او نیم مثقال مضر است مصلح او که بلیان است و جوی  
و در وقت اول طبع جوی تشنگی گفته شود و مصلح او را عسل گویند صفت او را که بلیان  
گفته میشود و بعضی تشنگی سرگین سوگاری است برای سیاه شدن عین و حرارت و مضره را نفع

میکرد











و اگر نه هم رانغ است حسب الصنف و بر جملۀ است و در وقت کف نه جملی المن  
 سنگت که کاره و ستره را بدان نیز میکنند ترانه او را بر دم او رام حنطه و پستان طلا  
 کردن رانغ بود و جملی الحی سنگت است چون گرم کنند و سرکه بروی بریزند بخار  
 او را رام حاره و بر قان رانغ بود و جملی باطنی با بر سر خند و قنیه او در وقت کف باشد  
 جودانی را در جوف کاه و کوهی می نمایند و خواص بسیار دارد و در باب غایت  
 خواص است اما آنچه معتد نیست سنگت را مادی در وی خلط چند می باشد برای  
 نسبان نگاه و در وقت بسیار سنگت مانند نیز اند چون بسیار می رسد و اگر در  
 بخورند و تعلیق نشانی رانغ جملی الحی سنگت است مقدار بخور بود و خلط جملی  
 چند برای حصاره ساز و کله بجای سنگت چون باب گرم باشد بخورند مقدار  
 شربت نیم مثقال است و سر الفول رانغ بود و کف اندام و طحال را مفرست مصلح او  
 عمل است جودانی را از لاجور و فرو تر است و غایتش بجای لاجور و دیگر می رسد و در  
 رعایتی است باید که در وقت کف است و بهمان بود می کنند اتوی از لاجور و جملی لاجور  
 در باب لام گفته میشود و حدیث است و او سر نوح است نرم است و بر آن بود  
 معدنی باشد و معتد است و خواص جملی الحی در باب خاکست می شود و اما فواید آن است

که اگر کسی را در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 طحال رانغ بود براده آهن را جملی نوح است در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 است که شیره تازه می رسد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 بسیار است طبع او گرم و خشک است و برادر الشلب طلا کردن رانغ بود و در وقت کف نه باشد  
 می کشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 مصلح او در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 کشتن تقویه بر کند و بول و جملی مراد و قنیه رانغ بود و در وقت کف نه باشد  
 است با در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 سرد و خشک است بعضی گفته اند گرم و خشک است و در وقت کف نه باشد  
 است و قنیه را در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 رانغ بود و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 محرم نموده است سرد و خشک است و خواص جملی الحی در باب غایت  
 رانغ بود و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد

در باب غایت خواص جملی الحی  
 در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد

و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 بر او رام حاره و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 جملی الحی در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 مناسب است بشتاب و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 مسخن و بلقین است او را رام مصلح بسیار است و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 غلیظ پاک کند و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 اسان کردن اگر با قنیه بریزند و آب او به چند بخار آن فرو اندازد اگر موی را بطبیعی بگوید  
 از خلط نون تولد شود و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 مسخن آنچنان است بلکه او صمغ عربی است و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 گرم و خشک است طریقه رانغ می کنند و تحلیل خون جگر در جوف باشد می کنند و با سرکه  
 برادر الشلب طلا کردن بسیار مفید بود و او را رام حاره و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 بود و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 و جملی مراد و قنیه رانغ بود و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 است تقویه با کف گرم و تر است غذای قوی است حصاره کله سده کف رانغ بود و جملی

بسیار کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 مصلح او در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 ناگزیر از آنکه در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 رانغ است و خشکی نیست و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 نوع از شربت منوم است تخم او بریان کرده سهوا منوم رانغ کند باب سرد و جگر نوزاد  
 معده و جگر و شش رانغ بود چون بریزند و آب او را با سکنجبین می رسد و جگر  
 کوشش فرو جگر او بریان کرده دفع صرع کند و همچنین جوف او بول او در کله رانغ  
 کند سر کلین او چون بفت از نه و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 برود مزاج را منسوب است بهر آنکه که غرض باشد از قنیه که قنیه را بطبیعی بگوید  
 دارد اگر خون او را گرم در چشم کشند سنگت و خون منورده را بهر و حنطه بهتر می کنند  
 است که قنیه و سفید و طبع او گرم و تر است قوی غذا صمغ الکبوس چون بخارند  
 او را رام حاره و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد  
 نان کنندم است اما سده می را مصلح او سرکه حنا با در آب است تغذیه افواه  
 می کنند و لغوه و جملی مراد و قنیه رانغ بود و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد و در وقت کف نه باشد



مقدار و قوت با یک و قوت شکر است روز بخورند جدام را دفع کنند که ابتدا بدهند به شکر و کین  
پاراکنند خنک کنند در وقت ظهور آن در چشم بدریا به جوشن حرق ناز و کین  
و تروغ نام باغ بود چون دست و پا را صاف کنند نافه ناله که در وی است بول بکین  
شود مثل بول بوم که انداخته حلق را در غشیه مصلح او کثیرا حلق که در وی است  
ستغلی است که در غشیه است بدرجه سوم سودا و بولم که انداخته حلق و قطع و جداست  
و بعضی مفاصل عصب و نفوس و عرق است و استغلا نام باغ بود که انداخته انداخته  
حلق بود و فایده است مقدار شربت از شکر او دو انگشت و اگر با و نه یک باشد یک  
و نیم اولی عرق را معید بود حکایت کرده اند که در آن را عرق زده بود و چهار شربت  
دو درم از شکر او بخورند و فایده است و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر  
مصلح او کثیرا از شکر و عرق او جداست که در شکر حلق با در وی است که در شکر  
است خند و قوتی است بر وی است و در شکر خورند که در شکر است معده  
را نام باغ بود و فایده است و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر  
یک درم از شکر او بخورند که در شکر حلق با در وی است که در شکر  
نام باغ بود و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر

میزد

مقدار و قوت با یک و قوت شکر است روز بخورند جدام را دفع کنند که ابتدا بدهند به شکر و کین  
پاراکنند خنک کنند در وقت ظهور آن در چشم بدریا به جوشن حرق ناز و کین  
و تروغ نام باغ بود چون دست و پا را صاف کنند نافه ناله که در وی است بول بکین  
شود مثل بول بوم که انداخته حلق را در غشیه مصلح او کثیرا حلق که در وی است  
ستغلی است که در غشیه است بدرجه سوم سودا و بولم که انداخته حلق و قطع و جداست  
و بعضی مفاصل عصب و نفوس و عرق است و استغلا نام باغ بود که انداخته انداخته  
حلق بود و فایده است مقدار شربت از شکر او دو انگشت و اگر با و نه یک باشد یک  
و نیم اولی عرق را معید بود حکایت کرده اند که در آن را عرق زده بود و چهار شربت  
دو درم از شکر او بخورند و فایده است و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر  
مصلح او کثیرا از شکر و عرق او جداست که در شکر حلق با در وی است که در شکر  
است خند و قوتی است بر وی است و در شکر خورند که در شکر است معده  
را نام باغ بود و فایده است و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر  
یک درم از شکر او بخورند که در شکر حلق با در وی است که در شکر  
نام باغ بود و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر

توین بکشت و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر  
مصلح او کثیرا از شکر و عرق او جداست که در شکر حلق با در وی است که در شکر  
است خند و قوتی است بر وی است و در شکر خورند که در شکر است معده  
را نام باغ بود و فایده است و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر  
یک درم از شکر او بخورند که در شکر حلق با در وی است که در شکر  
نام باغ بود و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر

بکین

و همچنین شربت او که از شکر و عرق او جداست که در شکر حلق با در وی است که در شکر  
است خند و قوتی است بر وی است و در شکر خورند که در شکر است معده  
را نام باغ بود و فایده است و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر  
یک درم از شکر او بخورند که در شکر حلق با در وی است که در شکر  
نام باغ بود و در وی به شکر بخورند که در آن نام باغ بود و در شکر











ن وان شلیم است و تحقیق است که درین ان کشم می باشد مگر در وقت است نان که در  
شلیم بوده باشد و درم را بجزیره کرده اند ازین نوع بهترین است که رسیده بود و طبع  
و خشک است اما این خاص بود و بر سر و خشک است چون جنگ بود در ده گشته مقهور  
گند و شورت طعمی می آید و دروغن او را زیت خوانند و او جاع مفصل و اعصاب  
و عروق الش را مالیدن نافع بود و زیت مقبول از وی بار و عین کل جرب و حکم را  
نافع بود و قلی را بکشت مقبول است که او را بار و عین و جانا بکشت با لند جند اگر بکشت  
نخا می جبار و نافع و از شش صم می آید و زین جی زرد است نفت لدم و سه سال و صم  
نود و نافع بود و خاتم او لکه و شاق من صم کند زیل خواص او مختلف است بافت  
حیوانات اما تداوی او مستحکم است مگر جهت خاد و طلاء که اندک است نیست مگر کین  
که بر تر و در مطلق کردن نفع و تحلیل کند و بر او جاع مفصل و قویا و ضعفها و در  
نافع بود و کین خشک را چون باب دنان حل کرده بر کلف خا و گند و دفع کند  
تا لیل نافع بود و زیل البصر کرم و خشک است کف در با این مفید است مستعمل است  
بر بقی و کلف و قویا مطلق کردن و با بر کرم و داء الشعلب ضما کردن نافع بود و بار  
کل بر بقی مطلق کردن مفید بود و برای شفا و عمر البول و یکب مثانه در غایت

فربین

خوب است حیض میراند مقدار شربت دو انگشت مقرر است مصلح او کثیر است  
ساق کرم و خشک است در رجه دوم چون در دانه نگاه دارند خنثی میگرداند و معده  
جگر بار و امید است و جع قلب را نافع بود و در بول است مقدار شربت یک شاق مضر  
بسیار است مصلح از مصلح بدل و سنبیل سپستان معدلت و ملین شکم و جالین  
و سینه و شش را می آید و سودا میراند مقدار شربت سی عدد مفید است کبد را مصلح  
انقباب سداب کرم و خشک است در رجه دوم قبض امراض بلغمی مثل غلیظ و جع معال  
و عرق الش را نافع بود و خوردن و خوراک کردن جهت صداع بار و مفید بود و جیض بر  
برود و و می کشد با صره را قوت دهد اگر بر چشم کشند و معده را نیز قوت میدهد جیض  
مرند بلغمی را دفع کند و مقادیر سموم میکند صرع و کابوس را نافع بود و قطع شورت  
کند و لبر را مقرر و مصلح او انیسون سی قحطت خوانند بدین ولایت او را شانه  
و کوش و شش خوانند بار و رطب است ملین طبع میکند بر قان و شش و جیض  
نافع بود و او را بر و عین کل بر شش نمیکند و میوز نازد است دارد و سرطان اثری است  
که در جو بهمانند چون چنگلی او ایضا نمیکند و شکم بکشد و بجا کثیر تر بر ریزند  
و با شقی مقرر نیزند از صم است برای سلسل و صاحب نفث لدم و برای کین و کین

الکلب و حیات نافع بود و مضر کین و در خوانند و بیج تو رنگ و در شربت کرمی دراز  
و جع القرح بکشد از شش از عین کل بر ریزند و در کینان پیدا میشود و سحر آید  
بندی است در شربت نصف مثانه و کله و نقطه بول و سردی و جم و بهمانی که بود بر  
نافع بود و در و جع القرح را دفع کند مضر خلق است و مصلح او کین و انیسون سحر  
است طبع او سرد و خشک است معده را قوت میدهد و او را بول میکند و سه سال  
و نفت لدم را طعمه بول را نافع است چون بر بزی قبض نمیکند اگر پیش از طعام بخورند  
قابض بود و بعد از طعام سه سال میکند غشیان و قی را دفع کند بوی او تقویه دل میدهد  
بسیار خوردن او در عصب می آید و در قوی و مضع نری از مصلح او عمل است  
سقمونیا عیوه است کرم و خشک است در رجه دوم بهترین است که از رقی بود و  
زود حل شود و مانند سه سال صفا میکند معده و جگر را از ان دار و جع و مضع  
بهتر است که او را در میان تفای با صم حل شود و سارند چنانکه تفای را جرب کنند و  
عجوه در میان او بر ریزند و بجزیره و در میان خا کرم که پیش از شربت باشد  
دفع کنند چون شوره از انجا بدارند و مقدار او دو انگشت است و با نازک از او زین  
پیدا شود و ای بر و گندم مقدار یک انگشت بکشد و بزی کین و کین و کین

بار

بار کین بر سه طلاء کنند صم که از دفع کند شکر و نبات را نیز کین و قندهار  
سکطه و کین و نبات را شکر ایض و نبات کرم و تربت و قند کرم و تربت  
بر رطب اول است و سینه و حلق را نرم کند و خنثی است برود و معده را مفید بود و مضع  
بند و قوی است و کله و مثانه را مفید بود و نبات در چشم کشیدن برود و مضر و شش  
زود و نافع بود و قند و نبات برود و معده و کین و نبات سحر ایضا میشود از  
او انار تربت سکی العشر بهمان است کرم و تربت اعتدال است نافع بود و نبات کین  
کودکان را مفید بود و بر و سینه را موافق بود و معده و کین و نبات نافع بود و سکت  
و این است که از ان سبب زندگانی بند و نوزاد لدم و در دلی را نفع و عقال  
است و مقوی احشا بود و صم می آید و مصلح او کافور سکنج صم و قنطاریه  
باجه بهترین است که صاف بود و پیران او سفید و درون او سرخ کرم و خشک است  
در رجه سیم حلق و ملین است قی و قوی و حصاره مثانه را نافع کند ماده را از رگ  
پاک کند اخلاط علیها از جود و آب را بر اند و سسلی اخلاط است از فاعل و جرم  
و استفا و جع سینه و سعال مزمن و صرع را نافع بود و در چشم کشیدن نافع بود  
است میکند و طبعیت میبرد مقدار شربت سرد بود و از نازک که از مقرر است







شکم با نان علت میشود و در آن اومقوی باه است شمع موم است معتدل در مخرج  
ی اید شمع و ملین است بر ششوات و خشک است با درون و قوی کردن و اید  
وقع کند موم سیاه چا دبت و بجان بدر می آرد و چون او دفع ششوات کند چنانکه  
کلیش ششوات را انداخته شود نیز سیاه و اید کرم و خشک است محل را باست و قطع نایل  
و کلف و برص و بخت میکند اگر سبک شود کند و اگر سبک بران کنند و بوسه  
بو بکشد سده چینی یک بند ز کام دفع کند و دیدن میکند و صیف میراند و حیات  
بغی و سود او را دفع کند کرمین سک و دانه و نهش موم را دفع بود مفر کرم است  
مصلح او کثیر است و لکن از جمله موم است شملی است کرم و خشک است  
طریقه میکند و صنف او و جم اول را دفع کند و در ارباب میکند سده را مفر است  
و مصلح و جفت است بی باید که باقند و با دایم بخورند شمع کرم و در است دیدن  
القع دفع کند که در حال و جفت است و کرمین رتیل و عقوب را دفع بود و سوسه او بر  
علا کردن موی بدر آرد محل را باست مضر سده مصلح او ترس شملی است از جمله موم  
گفته شد شملی است کرم و خشک است بدر جودم بر سبک بر صنف و جرب طلا کردن  
نافع بود و در وضع و داری بطنی را در دودم از خود خوردن دفع کند بر طحال طلا کردن لاغی کند

بیهوش

ریت است مصلح او مصلح شمشیر خشک چون ترنجبین است حار با معتدل و سماح  
در طبوبات میکند کرمی حار و حرارت را دفع کند فعل اول قوی از ترنجبین است  
خرا میندی خوردن خوب است **باب الصاد صابون** باب هفت کردن ترنجبین است  
و شفاف کردن نیز فقیص کبش بد است او قلی است ندای بی باب کرم و شمشیر  
فی کردن صبر بهر ترنجبین است که از سقوت تر باشد زرد و ریک نه باشد باشد مصلح  
و بلغم است معده و دماغ از فضول پاک کرد و با صبر و رقت میدهد و تنفیه میکند  
مقدار شربت بخورم تا دواست اصل در لایم فیه او است باقی او بر مصلح است  
هوای سرد خوردن او خطر است صدف سوخته او فایض است و دانه را جلای  
و در چشم کشیدن قوی و علت و غلطت جفن را دفع کند و بر موضع کرمی را بدید  
یکند که از این صدف طلا کنند و دیگر بر آید و در دال را دفع و گوشت صدف کرم  
سک دیوانه را دفع است و بر وجه مصلح و نفوس صفا کردن نافع بود و صمغ بهترین است  
کرمی بود باشد و چون در دهن کرمین شود و در خشک است قابض و جفت است  
نافع است و معده را قوت میدهد و سماح صفا و دفع کند خفوت حلقی و تصفیه را  
نافع بود و در ارضان کردن صمغ بادام کرم و تریت وضع حلقی و سماح را مفید بود

دان

و حقایق را دفع کند و بدن فریبیکر اند صمغ الحامض صمغ الکرم و تریت  
اوجاع ریه و صدر و سنگ مثانه و کلیه را نافع بود و صمغ بهترین است و گوشت که  
معاصری بود باشد سرد و خشک است بدر جیسیم بر صمغ طلا کردن نافع بود و جفت  
کرم را دفع کند حیات حار و جگر کرم را نافع بود معده و دل را قوت دهد مضر صفت  
مصلح او نبات صمغی است سحر بر جره و او را کرم کرمین و در معده بود و صمغ انصاف  
ماه میکند و قابض است و صمغ می نشاند بدل او قوتل صمغ درین ولایت او را  
کرمین خوانند کرم و خشک است بدر جیسیم محلق و مطلق است طریقه نافع و دفع میکند  
و بول جفن میراند و مضمطع میکند و جفت معده است از طبابت فضله و جفت  
لا شرب و صفا و او نافع بود و بر مضمطع است مضر کبک حار است مصلح او قوتی  
**باب الصاد صمغ العوا** کفایت است اگر در ریه نرسد باشد و در لایم کبک است  
کشد و جمع مفاصل و نفوس و قوی است را درین کند و بی را مفید بود و صمغ سحر است  
سکین او بیاض عین بر مضر جیستان است حار و قوی و کرمین که کوشش همان صمغ است  
غایتش بر دست جگر که طعمه است **صفیر** و نفع بزرگ است بوقا و در او الشکلیه  
کون نافع است که است از جمله موم است علی قی کون باب کرم و مصلح

بایک

با صمغین است صاحب مینای گفته که شانه است یا سمن است یا سمن یا گفته شود **باب الصاد**  
**طریقه** بهترین است که سفید بود و جفت طبع او سرد و خشک است بدر جیسیم جفت  
و حرارت و غنی است کرم و حیات حار و سماح صفا و دفع کند نافع بود و صمغ انصاف  
ماه صفا میکند بر معده و برای شکمین خوار است و طش بسیار خوب است و در مخرج  
و دل زبان بر مقله باشد نفع کند مضر تر است مصلح او کلاب **طریقه** است از جی  
است که بر آب استاده مثل شطاب و بر کجای میزند سرد و تر است و بر او رام حار  
طلا کردن و بر نفوس و وجه مفاصل حار طلا کردن نفع کند و عصب را نرم کرد  
برای رفیر و جی و در شکم کتب او کردن مفید بود **طریقه** تره است که در  
رسمه را بسیار است خند است چنانکه اگر کجاست قوت دایقه صمغ معلوم دین است  
اما معده را قوت میدهد و در مقله را نافع بود و وضع حلقی بدید ایدارد و قطع شیت  
جی میکند مصلح او کرفس طراش است دار و میست قابض و درین ولایت یافت  
**طریقه** صمغین بسیار است امان که مینجه تصفیت حصاه و دانه ترنجبین  
طرفا کرم است شره او کرم را زوت گفته شد و اگر از جوب کرم طرف با زدن  
آب بخورند و مضمطع طالی میکند ترنجبین **طریقه** ککبک را در صمغین خوانند مانند و قی

صفیر



نموده و ملازم باشد طریق حل کردن آنست که در وصله سینه با آب جگر است بمالند و بگوید  
 آرد و بگوید از آن آب صغیر حل کنند و طبعی سرخ را خواص آنست که اگر با آب  
 الجبل بریزند خون از شکم بریزد و مضر طبعی آنست مصلح او کزیر **طبعی** نورنگ است  
 گوشت او قندو الغده است **طبعی** از مری کل از مری است سرد و خشک است و خون می  
 بندد و فایده جراحات و رسل و قلاع را نافع بود و گفته اند با شراب خوردن و با و طبع  
 را مفید بود و برادر ام طلا کردن مفید است مضر طبعی مصلح او کلاب **طبعی**  
 همچون کل از مری است و جرب و مزاج است از مری از خواص بسیار دارد و باز  
 صغیر سموم است و در ریه قاروق بکار آید خون شکم و سعال و رسل و قی الدم  
 و نفث الدم و حج امعاء را نافع است و کزیر یک دیوانه واقعی را مفید بود و مضر  
 آنست مصلح او کلاب بدین او کل از مری **طبعی** طاف نام سرد است  
 بسوزند و خاکستر او را بر کبر داء الشعب طلا کنند نافع بود **طبعی**  
**طبعی** گرم و خشک است و در ریه است استرخای عصب و فایده و کزیر و بلغم را نافع  
 بود و سینه و خشم شکم آید و در غده با آب و دانه پاک کند و رطوبت را از مری  
 بدن جدا کند و در مری است و نافع بود و بر بدن خالیدان عرق بکشد

نما

مصلح او و مریخ **طبعی** است کزیر شود **طبعی** مریخ جو از مریخ است با آب  
 بر نفس طلا کردن نافع بود و کزیر او صحت خون بندد و عده طاقت میدهد  
 و خلط سوداوی تولید کند و خضی می بندد آب و خضی را نافع است و نافع  
 جفت است **طبعی** سرد و چوب است گرم و خشک است بر چشم کشیدن تقویت  
 بعد میکند و بیاض بر پرو و بر جراحات تازه باید نهاد و خون نفع کند خیمه  
 دندان بشت **طبعی** سرد و کوی است نره او بر باره و قشع و کزیر و مفید بود  
 او و جمع مصلح و سعال را نافع است و مفع سده و در ریه و جفت **طبعی**  
 آنست که موم نه نه باشد و سفید بود گرم و خشک است مطلق و معلق و عالی است  
 سینه را از بلغم پاک کند و سر و بلغمی را نافع است مفع سده است و ادرار  
 رطوبات میکند و مده را از رطوبات بلغمی پاک میکند و در چشم کشیدن نور  
 آب را نفع کند و جراحات و قروح خیمه را از چوب پاک میکند مفع مضر  
 افزون میکند و کزیر یک دیوانه را نافع است و مزاج را در موی معتدل حرارت  
 غریزی را قوت میدهد و مضم طعام میکند مصلح اطعمه نفعی است مثل مایه  
 و گوشت کاه و اگر با زنجبیل بر اعضا باندند نفع بدارد بکشد و مزاج گرم و جوانان

مفرکب و مضاف مصلح او انار **طبعی** و درین ولایت او را سبب مال خوانند بر  
 او را م حاره طلا کردن نافع است و بر صدمه گرم هم در دندان مفید بود  
 معتدل است تعلیق خون میکند و حرارت و گرمی را می نشاند و مده و اسهال  
 و خشم سینه بر ریه نافع است و شراب او در مری و جفت نافع میکند  
 بطبی الاضم است مصلح او کشمش **طبعی** نفع عکبریت خون که از جرب  
 آید به بندد و اگر بر عرق کل به بزنند و در گوش چکانند و در گوش نشاند  
**طبعی** بهترین است که سینه ششهاش بود و در ریه از سبب موم و کف است  
 عمل میکند ششها را و او مشک است گرم است و بدن را قوی میکند و مقوی است  
 و قلب است در تقویت قلب نظیر دانه و مده از شریت بکشد آنست او را بابت  
 میباید صلا کردن تا حل شود و مضر اسهال است و مصلح او صمغ است بدین  
 باد بخیو **طبعی** استقبال است که شد **طبعی** بهترین است که قادی باشد که چون  
 بر آتش نهند و عرق پیدا شود و بوی خوش کند و چون در آب اندازند  
 آب بشیند و سیاه باشد گرم و خشک است بر ریه دوم مفع سده و مقوی است  
 و اعصاب و دماغ و جویس و قلب است و مفع و رطوبت غفنه را از مده پاک

مفرکب و مضاف مصلح او انار  
 او را م حاره طلا کردن نافع است  
 معتدل است تعلیق خون میکند  
 و خشم سینه بر ریه نافع است  
 بطبی الاضم است مصلح او کشمش  
 آید به بندد و اگر بر عرق کل  
**طبعی** بهترین است که سینه ششهاش  
 عمل میکند ششها را و او مشک  
 و قلب است در تقویت قلب نظیر  
 میباید صلا کردن تا حل شود  
 باد بخیو **طبعی** استقبال است  
 بر آتش نهند و عرق پیدا شود  
 آب بشیند و سیاه باشد گرم  
 و اعصاب و دماغ و جویس و قلب

مناسب است مصلح او رب و اگر است مثل رب انار ترش و غوره و مانند این  
**طبعی** کج شکست گوشت او باه و زباده کرد و اندک صمغ سرخ و از اکل  
 او خلط صغیر او تولید شود **طبعی** استخوان است استخوان آدمی دفع می کند  
 معتدل است کفش و کعب بر سوزن با سنجین طبعی را نافع بود و باه و زباده  
**طبعی** مازست سرد و خشک است و فایده نفع سعال میکند که با دوج سینه ششها  
 آب او مورا سیاه کند با بر قرقر با طلا کردن نافع بود آرد او بر جراحات و قلاع  
 باشدین نفع کند اصفهان مستخرج را طلا کردن مفید بود و چون بسوزند  
 بر کله طبعی کشند نفع نوزاد نوزاد الدم میکند **طبعی** عرق او تقویت میکند  
 و خفقان را نفع میکند و دل را قوت میدهد و فایده است **طبعی** کزیر است  
 چون شکافند و بر کزیده او نهند در دشت اند **طبعی** خسته است چون بر  
 در مهای گرم و جانی که خون فاسد داشته باشد چسباند خون بکشد نافع بود  
 قوبا و صغیر را مفید است **طبعی** اگر است بهترین است که سفید و شیرین باشد  
 گرم و تر است آب او پست و دانه او سرد و خشک است گرم و تر است جبهه الغده است  
 و مقوی و مسکن بدان خون صلا تولید کند و ریه میگرداند و بر ریه را مفید است

نورنگ



میکنند و دفع عفونت اخلاط میکنند و مقوی جگر است و بعضی در شمال زمین که  
را نافع بود مقرر است مصلح او در است **خود صلیب** فا و اسیاخ نه  
گفته میشود **خود درج** بهترین او ترکی است در باب و او گفته میشود **باب النخل**  
**خاف** حیثی است که در آن و مانند در قشمر در است و درین ولایت است  
در حرسان و هرات بسیار است برای تیمار زنده بکار آید **خا یقون** بهترین  
است که سفید و ماسش باشد و درود متقنت شود و طبع او گرم و خشک است  
محل و مقطع اخلاط غلیظ صرع و ربو و نفث الدم و ضیق النفس را میفکند  
صدور و ریه و ورم طحال و جنایات مزمنه را نافع بود فضول را از اعصاب پاک  
کند و دفع را پاک گرداند و یقون سیاه از جمله سموم است تا وی بقی و شتر تاره  
ناید کردن **خیر** بود سبب است سرد و خشک است بدر صبر و دم قطع صرا میکنند  
و قبض نیز کند و معال کرم را نافع بود و صرع را می کشاند و مقوی است  
و قی باز دارد و کدگان شیر خوره را بسیار مفید بود **خنی** سبب است اگر  
سببش مایه را می کشد نفث الدم را دفع کند اگر بر سوخته باشد نقاط بطرف  
گرد و اگر در مری هم بریزد جرب متوق را دفع کند سببش کفک آن منع نقاط

افز

سوزش آتش میکند و بر قوا طلاء کردن نافع بود و با جود سوز و بر قوا طلاء کردن  
مفید بود و جرب است **باب الفان** نافع نوع از شکلات و درین ولایت  
نیست در هر مزین است بدل او قند است سرد و نافع است و سبب را نرم کرد  
**خا زهر** هر دو این که خطا روح کند او را فا و زهر خوانند اما یکی مشهور است  
فا و زهر حیوانیت و آن جرب است بمقدار نیم تون و کو حله و بزرگتر از آنی باشد  
در جوف کاه و کوهی می یابند و آن جرب است سبب رنگ و گاه باشد که در اندام  
یابند همچو کچر و خوبه در خلصه می یابند و میگویند که آن حیوان خلصه بخورد  
و خلصه علی است که دفع جمیع سموم میکند و گاه باشد که حمله کنند و از  
زهر و مثل فا و زهر بزند ایمان او است که معنی یا سببی از آن کرم کشند  
و بیرونی ببالند اگر بوی درون ببالد حمله کرده اند و الا جرب است خواص او بسیار  
مثلا حفظ روح میکند و مقوی و مقوی و دلت و دفع جمیع سموم میکند و  
و وحشت را دور کند و در معده با قوی بکار آید خوف را ببرد **خار** موش است  
خون او را اگر بر نایل باشد و کثرت موش را بشکافند و در حصی که بکشد  
و خار و شته باشد طلاء کنند بدری آورد و بر کرم و آن عقوب نیز بکار آید **خار**

انچه

**خود صلیب** گرم و خشک است محل و مقطع نفث صرع را نافع  
بود تا حدی که بر صرع تعلیق کردن نفع بسیار کند در متفحات که داده باقی و  
سوداوی و معوض دمانی و فایده کند مقرر است مصلح او **اکثر** را **فیل** است  
است و وری او گرم و خشک است و گوشت او سرد و تر و معده طعم میکند و در لعل  
است و استقار را میفکند اگر تری خورده را عقب بکشد و نکهت و آب او  
چشم کشیدن جلاد بدرد رسد ریاضت و برک است ریاضت را با عمل بخورد قوی را  
و معنی افزای میکند بطنی الهی است مصلح او **زنجبیل** مراد **زنجبیل** گرم و خشک  
است بدر جبهه سم متفع و محل و مقطع است عصاره او در گوش نشاندند که  
بکشد و بعضی مراد ویر کرده سک و روانه طلاء کردن نافع بود و مقرر است  
و کلیه صلا اوسنبل **زنجبیل** گرم و خشک است حقیقت آن که از سودا و بلغم  
بود دفع کند معده و جگر و دل را قوت دهد به هم طعم میکند **زنجبیل** و زنجبیل  
سند خوانند گرم و خشک است بدر جبهه سم و معنی است اوج معاصر و فای  
و ترنج و سردی را نافع بود و فضول را از اعصاب پاک کند که زنده سک  
دیوانه را نفع کند مقرر است مصلح او **اکثر** را بر و معنی کل کرده بر نایل یا نفع

کند

کند **زنجبیل** گرم و خشک است و سبب یک است بد مقوی فم معده است و تقویت  
بده میکند سردی و سده مراری را میفکند و کزنده عقوب را نفع بود و فتنان  
می کشد و از با ام بهتر است مقرر است او است که کشی پیدا کند مصلح او شمش  
**زنجبیل** بار را بسیار است و بعضی گفته اند معده است حقیقت آن که در و کزنده لعل را نافع بود  
و جرب را طلاء کردن مفید بود و در عطوبت معده را پاک کند اگر استحقاق میکند بر قی  
او است و جرب او نیز بکار آید **زنجبیل** گرم و خشک است مصلح او **زنجبیل** است  
است ابیض و اسود و در فلفل و در فلفل را گفته اند که ابیض است و قوی از  
دیگر است طبع او گرم و خشک است بدر جبهه سم بعضی گفته اند جرب است او بچه رده  
است تحلیل رطوبت غلیظ میکند از معده و اسهال را جرب بلغم را قطع میکند  
مزاج را مناسب است و معنی جرب است بل و بعضی گفته اند بلغم و سودا را دفع  
کند و بهی و خنایر طلاء کردن مفید بود به هم طعم میکند و مقید علی است  
مقرر است مصلح او **زنجبیل** است نافع و معنی است او در وی اندکی است  
و درین ولایت یافت نیست اما بعضی گفته اند جو شنبلیله است و در کمال است  
**زنجبیل** خوش طبع است طبع او گرم و خشک است گفته اند که کوهی است جوی خوانند



و حلت است مطلقا و با بنسب النشز و کفته اند و تحلیل و تلطیف اطلاق  
میکنند و سر و قفسه انتصاب را نافع و بر او رام و با دای مفاصل خاصه و کرم  
نفع کند **فوق** قفسه و سر و خشک است و هیچ دندان را قوت میدهد و بر  
طلا کردن مفید بود و قوت او همچو قوت صندل است **فوق** رونا است طبع  
گرم و خشک است بر بهی و بر می و قوا با طلا کردن مفید بود و در درم از وی با  
سکجین خوردن سه طحال و جگر کثرت یزد و بول حیض میراند و با غسل غلظ  
کرده بر عرق است طلا کردن نافع است و از وی شیاف کرده بول کردن حیض  
بکشد و بر سر است نفع او انیسون است **باب الفات فاقه** ایضا  
خیر و خوارند و ایچک برت فاقه گویند کرم و خشک است بر بره دوم و قی و عقیان  
باز دارد و آب آن را بر معده و امعاء قوت میدهد و پاک میکند و در جگر کار  
برودت باشد مفید بود و در سده جگر میکشد یا اگر با سکجین بخورند و اگر روز  
دو درم بخورند و نفع صرع کند و مفرز است مصلح او شکر **فوق** خضاب است سر  
و سر است بر بره دوم تسکین حرارت میکند و او را بول میکند و تشنگی  
نشاند و بوی او قوی غشی میکند مضر تعدیه است مصلح او غسل **فوق** سر و سر است

برای

برای افزای حاره حاره مناسبت معده است مصلح او صحر  
کرم و خشک است بر بهی و بر می و قوا با طلا کردن مفید بود و در درم از وی با  
سکجین خوردن سه طحال و جگر کثرت یزد و بول حیض میراند و با غسل غلظ  
کرده بر عرق است طلا کردن نافع است و از وی شیاف کرده بول کردن حیض  
بکشد و بر سر است نفع او انیسون است **باب الفات فاقه** ایضا  
خیر و خوارند و ایچک برت فاقه گویند کرم و خشک است بر بره دوم و قی و عقیان  
باز دارد و آب آن را بر معده و امعاء قوت میدهد و پاک میکند و در جگر کار  
برودت باشد مفید بود و در سده جگر میکشد یا اگر با سکجین بخورند و اگر روز  
دو درم بخورند و نفع صرع کند و مفرز است مصلح او شکر **فوق** خضاب است سر  
و سر است بر بره دوم تسکین حرارت میکند و او را بول میکند و تشنگی  
نشاند و بوی او قوی غشی میکند مضر تعدیه است مصلح او غسل **فوق** سر و سر است

علفی است که در کمال بر کرمی باشد شکو فرسخ میکند کرم و خشک است در حفره  
بجای است قوی و عرق است و معاصر است و سه سال بلغم میکند و بر سر است  
مصلح او غسل **فوق** قفسه و سر و خشک است و هیچ دندان را قوت میدهد و بر  
طلا کردن مفید بود و قوت او همچو قوت صندل است **فوق** رونا است طبع  
گرم و خشک است بر بهی و بر می و قوا با طلا کردن مفید بود و در درم از وی با  
سکجین خوردن سه طحال و جگر کثرت یزد و بول حیض میراند و با غسل غلظ  
کرده بر عرق است طلا کردن نافع است و از وی شیاف کرده بول کردن حیض  
بکشد و بر سر است نفع او انیسون است **باب الفات فاقه** ایضا  
خیر و خوارند و ایچک برت فاقه گویند کرم و خشک است بر بره دوم و قی و عقیان  
باز دارد و آب آن را بر معده و امعاء قوت میدهد و پاک میکند و در جگر کار  
برودت باشد مفید بود و در سده جگر میکشد یا اگر با سکجین بخورند و اگر روز  
دو درم بخورند و نفع صرع کند و مفرز است مصلح او شکر **فوق** خضاب است سر  
و سر است بر بره دوم تسکین حرارت میکند و او را بول میکند و تشنگی  
نشاند و بوی او قوی غشی میکند مضر تعدیه است مصلح او غسل **فوق** سر و سر است

لانی

رانفع بود و در حیض است و تر مای سم است **کبر** جگر بر حیوان که گوشت او را از  
نسبت بهی آن حیوان دارد و قوی است **کبر** کرم و خشک است مفعله کرم  
و جگر بود جاری بول پاک میکند و بر سر است طلا کردن مفید بود و در درم از وی با  
سکجین خوردن سه طحال و جگر کثرت یزد و بول حیض میراند و با غسل غلظ  
کرده بر عرق است طلا کردن نافع است و از وی شیاف کرده بول کردن حیض  
بکشد و بر سر است نفع او انیسون است **باب الفات فاقه** ایضا  
خیر و خوارند و ایچک برت فاقه گویند کرم و خشک است بر بره دوم و قی و عقیان  
باز دارد و آب آن را بر معده و امعاء قوت میدهد و پاک میکند و در جگر کار  
برودت باشد مفید بود و در سده جگر میکشد یا اگر با سکجین بخورند و اگر روز  
دو درم بخورند و نفع صرع کند و مفرز است مصلح او شکر **فوق** خضاب است سر  
و سر است بر بره دوم تسکین حرارت میکند و او را بول میکند و تشنگی  
نشاند و بوی او قوی غشی میکند مضر تعدیه است مصلح او غسل **فوق** سر و سر است



کردن اندر کرم و سردی اما حق نیست که سرد و تر باشد خاصیت او است که کرم  
بجای میگذرد و رطوبت باز دارد و در سردی او رام حاره را نافع است و در نفست  
الدم را معیند و **کرم** را که از روده طریقت است سرد و خشک است و قاعص و بنور  
و نان را نافع بود **کرم** و خشک است در ریه دوم سه جگر یک است و در ریه اول  
نافع بود در ریه اول حیض است و حیضات مرخصه را دفع کند اگر مقدار دوشکری باشد  
او با کوبیده مسکینین کشد بخورند یک شال را بود اصافه کرده بر قان را دفع کند  
در دوزخ است او را در صفا صفر است مصلح او کاسنی **کرم** است و در  
کرمی و خشکی اختلاف دارد با اختلاف طبع اگر عظمی است برودت دارد و  
ترشی است برودت کثرت و اگر ترش است نزدیک با عدالت نافع است  
و معده را قوت میدهد و صفای مزاج را معیند است و آب جمیع میوه در معده  
قابل بعضی است بخواب آورد و کفایت اندام و باطنی صیه قوتی از مصلح او کلنگین  
**کرم** با چوب است غذای در غایت خجاست و سعال و صدر و ریه را نافع بود **کرم**  
نشان نیز که کرم و خشک است قطع خون میکند و نفست الدم را می بندد و غم  
طعام میکند و معده است و اگر با ناخجاست بخورند نافع را بود چنانکه در

قال خوب کند **کرم** انواع است زهره کرمی و زهره سبلی طبع او گرم و خشک است  
بدرجه سیم با دارا دفع کند و در آن را یک شال و عظمی است و معطل بلغم نفست  
الدم و معطل و بول الدم را نافع بود و آب را یک شال کشیدن جلا دهد و حرارت  
برویند **کرم** اگر آب کرم مقدار دو مثقال از شیر بکشد و دره مثقال  
مسکینین غسل اصافه کرده بخورند با سانی تی **کرم** مانند روس است  
اند سر و خشک است از هر جا که خون اید از ریه هر عضو خود از باطن عظمی چون  
یک مثقال از وی بخورند یا بپاشند دفع کند چون بزنان حامله بدهد حفظ میکند  
خفقا نافع بود یک مثقال با آب سردی باز دارد معده را قوت میدهد و در  
مصلح او ارز **کرم** سه سال بود و میکند و معرق است در آب  
کفایت شده است مقدار شربت خدرم نایکد گرم **کرم** است جهت بوی میسوزند  
کرم و خشک است بعضی گفته اند سرد است منفع او رام و معنی رطوبات عظیمه  
مقوی شوهر مقدر است مصلح او سبیل است بهترین است که از کاه و حال  
شود معتدل است بدن را قوت دهد چون با قند یا سبیل بخورند قوت باه را زیاد کند  
**کرم** درین ولایت کوکلی گویند کرم و خشک است و بعضی گفته اند سرد و تر

دسته را معیند است خصوصاً کاه که با آن بخورند و این حق نیست نفست الدم  
وسه جگر و طحال را نافع بود و در عظمی او در کوشش است و از سینه افلاط  
علیه دفع میکند **کرم** با سبیل است نافع است که او را بکشد و جرم او  
او را با هم شیان میبازند سرد و خشک است او رام حاره را دفع کند و ابتداء  
رمد را نافع است عذاب و تقویه چشم میکند **کرم** با سبیل است عظمی است که شربت در  
آرد و سه سال میکند اما او را در خطر است **کرم** چند نوع است که از کرم  
ولایت است نای سفید است و نای ترنج از نای و کرمی از نای و نای  
سبیل است و نای ترنج از نای عظیم تر است چون بخورند بعد از غسل باید  
خوردن که دفع حضرت او کند **کرم** مانند زهره است برای داروی جلا  
آید و بعد از آن که زود اند و خوردن او بر قان و سبیل را نافع بود **کرم** نای  
کرم و خشک است نفوس و وجع معاصر را نافع بود **کرم** است که در شش  
بیریزد و ریه را معیند و در **کرم** و خشک است باب او نظایر کردن فایده  
و نه کند **کرم** شمشو گویند بزنان بزنان کسل کرم و خشک است در ریه دوم  
ملطف و محلل است استغفار نافع کند بهترین است که صافی باشد و مکی کرم







اصل یافت شود و چون سورجان در مجرای سوراخ است و باقی مصلحت و  
مصلحت است و معین قیاس معلوم کنند **فصل** و در تسهیل بعضی از مصلحت  
اشترک به اکثر کتب که در وی مرکب مذکور بود از اولادین خوانند پس آن مرکب  
گاه باشد که باعتبار مزاج و اثرش نام کنند چون دوا و الشک و چون سورجان  
و چون مصلحت و گاه باشد که باعتبار اشیاء نام کنند چنانکه چون فلاسفه و صاب  
اصطلاح و گاه باشد که باعتبار ریشه نام کنند چون شراب و دیاری که از آن  
اوشش است و دیاری که شش از آن اطر فیصل که اطر یعنی چوب است و فیصل یعنی  
میلید و چون چوبی که گاه باشد که بعضی اشتقاق بود چون سکنجبین که در  
اصل مرکب و الکلیان است و بعد از آن کاف و دوم را بجم بدل میکنند که چون  
خوانند و گاه باشد که باعتبار نام کنند چون چوب ارش که از او کوارش کوار  
است و خف و چون بعد پس کاف را بجم بدل کرده اند و چوب ارش گفته و همین کاف  
جمع است و مرکبات را معلوم باید کرد و الله اعلم بالصواب و الصلوة علی  
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی خیر خلقه محمد و آل محمد

یا

این رساله سیم است از مفتاح الطرایق که ذکر کرده اند و مرکبات مستعمل و اند  
الموفق والمعين والاستعانة برب السوء لا تعجزا سیم **باب الاول**  
در مفرجات **مفرجات** این مفرجات بسیار است اینی گوناگون کردیم **فصل** آن  
مروارید یا سفته نیست در دم مروارید سفید چهار درم یا قوت سمانی دو درم و در  
خلول و قوه خلول از هر یک یک درم چوب لاثور و یک مثقال نیم لعل و عقیق و حجر  
شب از هر یک سه درم طب شیرین و صندل معاصر از هر یک نیم درم که در  
و کل مایه فروز شک پخته از هر یک سه درم صندل سرخ و طین محتوم از  
یک دو درم کشمش و نیم مثقال از هر یک سه درم در بعضی نسخه ها افتیم و شش  
درم میکنند و در بعضی ساج و صندی و زرنبا و در و چ عقیق از هر یک یک درم  
و نیم عود صندی و پوست انج و کاه و زبانی از هر یک سه درم پس سرخ و صندی  
از هر یک دو درم نیم کاسنی و کاه و صندی و در و صندل از هر یک سه درم شک و  
نیم مثقال از هر یک سه درم نیم شیرین و یک مثقال از هر یک سه درم کلاب و نبات  
از هر یک یک مثقال شراب سبب خاص و نازنین از هر یک ده مثقال کرچ و بعضی شراب است

آن بود که رتبه یافت از هوای سرد و آب سرد و **فصل** در شراب سبب و شراب  
ترشید و شراب و شراب صندل و شراب صندل و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
و صندل و کل و کاه و شراب سبب و آب و آب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
ترش و باندک طب شیر و کل و اسنی و کشمش و شک و مفرجات سرد و مایه بود **فصل** آن  
ورق کل سرخ و طب شیر از هر یک دو درم کشمش و شک و بربان کرده و صندل و شراب  
از هر یک یک درم مغز تخم خیار بن و مغز وانه کاه و از هر یک چهار درم و نیم صندل  
و کاه و زبانی و کاه و شراب از هر یک یک درم و زعفران و انکی و زعفران و انکی و زعفران  
درم مروارید یا سفته نیم درم عقیق کوفه و پخته نبات و عرق صندل و شراب و شراب  
و در و نازنین و شراب و شراب یک درم تا یک مثقال بود **فصل** آن حقیق و شراب  
ضعیف دل و سوس و صندل بود **فصل** آن کاه و زبانی و باندک و همین سرخ  
و صندل از هر یک یک درم آب غلبه پخته و صندل کرده و بربان کرده و نیم  
فرخ و شک و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
زعفران یک درم قوت سمانی و کاه و زبانی و کشمش و شک از هر یک دو درم  
کاه و زبانی و شراب سبب خاص و نازنین از هر یک ده مثقال کرچ و بعضی شراب است

از هر یک یک درم کاه و زبانی و آب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
بزرگ و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
چونند و بعد از آن است و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
خف و شراب و صندل و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
و شراب از هر یک یک درم کاه و زبانی و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
طب شیر از هر یک چهار درم کاه و زبانی و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
یک درم ساج و صندی و درم و نیم افتیم و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
دو درم نیم کاه و زبانی و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
زعفران و صندل و شراب از هر یک یک درم کاه و زبانی و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
درم کشمش و شک و درم و نیم خف و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
ورق زرد و قوه از هر یک یک درم اصل نیم مثقال و کاه و زبانی و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
خالص یا شراب خاص یا شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
و شراب خاص صندل و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب  
بهر بود **فصل** آن حقیق و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب و شراب

ان



یکم

[illegible]

تبر

[illegible]



الکثیره و کثیره خشک از هر یک پنج درم کا و زبان سه درم زرشک بی دانه چغندر خشک  
طیلسه شریفه چهار درم ورق کل سیرج چهار درم خشک شمشیر سفید درم نیم کا و  
سه درم پوست برون پسته پنج درم دروچ خرقه و مشک فاضل از هر یک یک مثقال  
عزیز شیب و عود قاری از هر یک یک مثقال مصطکی یک مثقال پوست اترج سه درم ورق  
سید و ورق کا و زبان و کلاب از هر یک پنجاه درم آب سبب و آب به از هر یک پست درم  
تبات یکن با او تمام اقوام از نه درو کوفته و پنجه و جوهر صندل که دره بدان میباشند  
شربتی بکند درم نافع بود **درم نافع با قوت خاصه و خاصه** مرور از ناسف و کهر با و است از  
هر یک نه درم قلا در درم و یک درم ورق کل سیرج و طباشیر و کا و زبان و صندل سفید و  
سیرج و زرشک بی دانه و کثیره خشک از هر یک سه درم آب شرب موقوف در درم قلا که با  
وسا و هندی از هر یک درم پوست اترج سه درم قلا خشک و طریح از هر یک درم  
عود قاری سه درم دارچینی یک مثقال سکه یک مثقال سنبل الطیب یک درم قزو و زعفران  
از هر یک یک مثقال سبب از منی یک درم نیم کا سببی یک مثقال بهی سیرج و سفید از هر یک  
درم طین ایشام و زعفران از هر یک یک درم با در پنجه و دو درم مشک فاضل نیم درم غیر  
بشرب نه درم نار خشک یک درم با قریح یک مثقال آب و آب سبب از هر یک یک مثقال

عرق پند شک و ورق کا و زبان از هر یک پنجاه درم کلاب سی درم نبات و کل یکن  
شکر ملا باقیام آب سبب و آب به با فاضل کشند و در کوفته و پنجه و جوهر صندل  
کرده بپزند شربتی بکند درم نافع بود **درم نافع و کثیره و کثیره** پوست اترج پنج درم  
بهی سیرج و سفید از هر یک دو درم و نیم بلبل سبب و دارچینی از هر یک سه درم ورق  
کل سیرج پنج درم قزو و زعفران از هر یک سه درم با در پنجه و دو درم مشک فاضل نیم درم غیر  
مغز بادام و کبخی سفید و ششخاش سفید از هر یک سه درم مغز تخم خربزه و مغز تخم  
خباد با انگور از هر یک پنج درم نیم کا سببی یک درم مشک ترکی یک مثقال روغن بادام سیخ  
درم نبات یکن ترنجبین سفید نیم درم و کا کوفته و پنجه با سبب از هر یک یک مثقال  
کرفه و زرشک شربتی بکند درم نافع بود **درم نافع و کثیره و کثیره** سبب سبب سبب  
و مرزاجامی سودوی را سود و زرد و با و زبان آب سبب را که بده شود نافع بود و صفت  
مرور از ناسف و کهر با و است و آب شرب مرور از ناسف و کهر با و است و آب شرب سیرج و سفید  
وسا و هندی و سنبل الطیب و قلا و قزو و زعفران و شرب از هر یک یک درم نیم کا سببی  
یک درم و بعضی نیم درم می کنند و در فلفل و زنجبیل از هر یک یک درم و پنجه و ششخاش  
نیم درم و اگر دانی کشند شربتی بکند و پنجه با سبب چندان عمل شود که شربتی بکند و شربتی

درم آب شرب موقوف و پوست اترج و پوست برون پسته از هر یک دو درم بده و کهر با  
از هر یک یک درم عود و خام یک مثقال مرور از ناسف و کهر با و است و آب شرب از هر یک یک درم و پنجه  
عرق با نیم مثقال عرق کوفته و پنجه آب آبار و آب زرشک و آب حاض و آب به  
از هر یک درم قند سفید و صندل شرب سبب پست مثقال قند را صافی کنند  
و آبها و شرب سبب بقوام آورند و نیم مثقال شرب سبب و کل و نیم مثقال زعفران  
در آن حل کنند و دار و زبان بدان بپزند شربتی بکند درم نافع بود **درم نافع و کثیره و کثیره**  
و صنف دل کرم را سود و مند بود و صفت آن طباشیر و بهی سیرج و ورق کل سیرج  
و کا و زبان از هر یک چهار درم بهی سیرج و سفید و کهر با و است و آب شرب از هر یک یک درم  
درم صندل سفید و کثیره خشک از هر یک دو درم نیم کا سببی یک درم زرشک و زرشک  
دانه و دانه درم زرد ورق و قزو و زعفران از هر یک نیم درم پوست برون پسته یک درم  
قند سفید یک درم سبب پند شک نیم قند را عرق پند شک باقیام آورند و دار و  
بدان بپزند شربتی بکند درم نافع بود **درم نافع و کثیره و کثیره** مرور از ناسف و کهر با و است  
و کهر با و است و کا و زبان و کل از منی از هر یک دو درم طباشیر یک درم مشک ترکی  
نیم درم قند سفید ده درم کوفته و پنجه کلاب بپزند شربتی بکند درم نافع بود **درم نافع و کثیره و کثیره**

شربتی بکند درم نافع بود **درم نافع و کثیره و کثیره** مرور از ناسف و کهر با و است و کهر با و است  
از هر یک یک درم مرور از ناسف و کهر با و است و آب شرب از هر یک یک درم و پنجه  
بهی سیرج و سفید و وسا و هندی و سنبل الطیب و قلا و قزو و زعفران و شرب از هر یک یک درم نیم کا سببی  
از هر یک چهار درم زنجبیل و در فلفل از هر یک یک درم مشک فاضل نیم درم و کا کوفته  
و پنجه با سبب چندان عمل شود که شربتی بکند و پنجه با سبب چندان عمل شود که شربتی بکند  
بود **درم نافع و کثیره و کثیره** سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
نافع بود و صفت آن سنبل و مرز و مشک ترکی و وسا و هندی از هر یک دو درم نافع  
زعفران و ناخواه و پنجه کرفه از هر یک چهار درم صبر سقراطی و اقیقون رومی  
از هر یک یک درم برون پسته شش درم چند پسته یک درم عرق کوفته و پنجه و زعفران  
بکوشند و بکند و بپالایند و بر سر آن کشند و با سبب چندان عمل صنفی بپزند  
شربتی بکند درم نافع بود و قوت این دوا و الک مشک تا سه سال باقی ماند  
**درم نافع و کثیره و کثیره** حقیقان و صنف لایزال کند و قوت هر چه تا مدت ده  
هر چه تا مدت ده روز و صفت آن بهی سیرج و سفید از هر یک پنج درم پوست بلبل کا کوفته  
درم کا و زبان و شرب سیرج و با در پنجه و از هر یک ده درم کثیره خشک و طباشیر از هر یک







Handwritten notes in Persian script:

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

3/3

3

ملک کنند و غیر مایه و عن بلبلان بکذا زرد و در او کوفته و پخته و بار در عن بلبلان  
چرب کرده و بعد از آن گرفته و برشته و از فیول مل کرده بر سر آن نیز زرد رنگ برشته  
در دوزخ آتش کشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی به شغال آتش کشند  
نافع بود **جوارش کافور** مستعمل شود و بهشت صفت معده و دفع قاتل  
بوی کبیر صفت آن مشک که بر کاهنه شغال قاتله و جوار الطیب و قرقنفل و زنجبیل و  
و از غلغل از هر یک ده درم و از چینی نه درم و عود قاری صفت شغال زعفران  
و درم قند سفید بوزن او و یک کوفته و پخته و بعد از آن گرفته و برشته و شربتی  
شغال نافع بود **جوارش کافور** مستعمل قوت معده و بدید و ششمانی طعام باز آید  
صفت آن پوست از سی درم قرقنفل و جوار الطیب و از غلغل و قرقنفل و  
و از چینی و فواید آن و زنجبیل از هر یک یک شغال مشک و انجی و بوم کوفته و پخته و فیول  
گرفته و برشته و در ظرف کاغشی یا چینی کشند و استخوان نمایند که بویا سفید  
**جوارش کافور** مستعمل دفع و جوار الطیب و زنجبیل و بسیار و از چینی  
و نار مشک و قرقنفل و قرقنفل و کافور و زعفران از هر یک سادی شوی گرفته  
و پخته با جندل عسل گرفته و برشته و بویا سازند و باید که کافور مسودگی بود







و در جافه از هر یک شش درم و نیم و در غلغل و غرقش و کول و زردی و از الطیب  
چینی از هر یک درم و نیم و از انیسون و عود و الصیاب از هر یک پنج درم و نیم  
زردن و دو درم و نیم بود  
بود بغایت فایده دار و فاش و تم از کوبیدن و خاش و خوبت الصیاب که  
هر یک شش درم و مغز بادام و کندر و زعفران و هر یک دو درم و غلغل و زردن و کوفته  
چفتی با سر جند ان غسل که گرفته بشود شش درم و نیم بود  
مسحوق فاصه مسهل و در او بلغم و زنج و خلطهای غلیظه بود و صفت آن بدین  
سیاه و پرست بلبله و پرست بلبله صندل و کافور و انیسون و از هر یک دو درم و نیم  
سفید بخت و سیاه بخت و در او خردن از هر یک پنج درم و نیم  
نار و در او سر منقش و دو درم و سر منقش و در او سر منقش که گرفته  
بختی با سر جند ان غسل بود  
از کوبیدن از هر یک درم و نیم و در او خردن و در او خردن و در او خردن  
خردن و از هر یک پنج درم و کوفته و سر منقش که گرفته بشود  
در او خردن و از هر یک شش درم و کوفته و سر منقش که گرفته بشود

[illegible]























1940



[illegible]

2

خبر و از حضرت امام و امام معقول که خبر داد از پدر که از کوفه  
فرمان یافت و فرمود که کندهار را در بر من می کند و سخن از عتق  
می کند و حضرت صادق هم فرمود که بدست تو عتق را نهاده می کند و در کتاب  
از امام زکریا حضرت عتق را حکم فرمود که با تو هیچ از ما نیست  
و تو براند از منی بسته است حضرت صادق فرمود که با تو سخن را فرمود  
می باشد و در حدیث دیگر معقول است که حضرت زکریا و صاحبان و  
المنابر معقول می کردند و بعد از این بیانات و تعالی که می سر بر آید از آن  
بود تا اول صفر می رود و راهی باشد از حج سالیان پیش از امام جعفر و  
صفر می رود اگر چه با امام زکریا جعفر هم از کوفه می سر بر آید و  
تغییرت معلوم می کند و این خبر را و اما آن می باشد از کوفه و فرمود که  
همه برکت را داده است هر کس در این غلغله و در دوام است و در آن  
غله جعفر برکت فرستاده است و حضرت صادق فرمود که هر که شربت  
بن و در آن عتق می کند و کرم شود و می کند و عتق را عتق می کند و فرمود  
که در توین و کوه کار با هم جعفر و با سپر با سپر آید و با و عتق می کند  
و فرمود که چشم و عتق با یکدیگر با و عتق می کند و عتق را  
عتق می کند با یکدیگر با و عتق می کند و فرمود و عتق را با سپر  
و عتق را با سپر و عتق را با سپر و عتق را با سپر و عتق را با سپر  
می کند و در حدیث دیگر و از و عتق است که با این در هر عتق  
و کوه کار را و عتق می کند از حضرت اسماعیل مؤمنین هم معقول است  
که هر که در و عتق را با این دعا خواند از آن جعفر و عتق را با این دعا

[illegible][illegible][illegible]



299

امیر

۱۰۰



۱۲۱

لا

قراؤت

ک مریوی نقد باید و نمود دولت که باشد طریق عدل و انصاف

437.

در مذهب و ادب و کمال و سرفراز



محبوب کرد و لهذا این بنده ذلیل محمد جیم این لایقید قبول را  
 آواز غم اغانی بیدار صد کوشش کوشش او به بغور موزا  
 قبل از آن نمود و امبارت ناید و صفت نمود که بعد از آنکه در  
 حق سلاطین است که بدو چشم میزدند و نیز کشد عزت  
 آن را و ایس را و نیز دود که خود نموده که بعد از آنکه در حق  
 موافق تقصیل شد از آنکه در را بر مصرف او رسانیده  
 در وقت دیگر که فرض الله در میان در آن قسمت

تقصیر	فرض	تقصیر
لا حسن	لا محسن	لا عین
عین	عین	عین
تقصیر	تقصیر	تقصیر
صوم	کار و کار	عزت
صوم	صوم	ادعای
تقصیر	تقصیر	تقصیر
تقصیر	تقصیر	تقصیر

ابن قریب عودم کوشش و کوشش  
 لا غرور به کار او **صورت که این** غرض از تخریر در قیام  
 این کلمات و انچه الله لایق است که حاضر و از دست  
 کردید عایشان مقامان محرق بیک و یکد مطمن و باب  
 مناب شرع خود که در بنده عایشان مقتدر است العاقب  
 عایشان فیه من خود و در او در خصوص وصول و الاصل  
 من و فان از عایشان محمد علی خان که حسب التمسک علیه  
 لهذا و یکیش را الیه میسبب در باب و کالت بصر و در قیام  
 تمام تقدیم رسانیده و مبلغ خبر در بار یافت و مکتب  
 داده و دقیقه فوت و فرو گذشت نماید و یکد صبیح عایشان  
 و کان زکات پیش هر ریح الله **سنة** **فان** **عقیده**  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله فایم اندا  
 المؤمنین و جاعل الخراج للمؤمنین الکرم  
 بسم الله الرحمن

الْمَثَانِ ذُو الْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ الَّذِي  
 أَحَلَّ النِّكَاحَ وَنَدَبَ إِلَيْهِ وَحَرَّمَ الزِّنَا  
 وَالْإِفْخَاحَ وَوَعَدَ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةَ وَ  
 السَّلَامَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَنْفِيَاءِ صَلَوَاتُ  
 اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ أَلَيْهَا  
 كَثِيرٌ كَثِيرٌ جَزَاءٌ زَوَائِرُ مُغَالِبَةٍ كَدَتْ قَدَرَتْ  
 شَطَطُ فُكْرَتْ بَرْدُ دُشْمَانِ مُنْظَرُ خِيَابِ رَأْيَانِ آوَايِدُ كَرَانِ  
 وَكَوْخُشِ بَاهِ خُشَارَانِ سِرْ اِرْدُ وَصَالِ رَادِيَانِ  
 اِفْزَابِ سِجَاسِ وَتَبَاشِ اِفْزَابِ كَارِ سَبْتِ مَدْرُكِ  
 بَكْتِ اَلْفِ اِبْدِ اِبْدِ اِبْدِ اِبْدِ اِبْدِ اِبْدِ اِبْدِ اِبْدِ  
 اِرْدِ اِرْدِ اِرْدِ اِرْدِ اِرْدِ اِرْدِ اِرْدِ اِرْدِ اِرْدِ  
 بَعْدَ رُحْمَتِ وَنَاكُتِ بَارِ اِبْتِ كَرِ اِبْتِ اِبْتِ اِبْتِ

الفر



